انا من المجرمين منتقمون

اس رسالہ میں شیعہ سنی کے سوال و جواب ہیں اور مجیب شیعہ ذی حشمی الامکان

حسینیہ

سنہ ۱۳ ہجری

کوئی دقیقہ باقی نہیں چھوڑا جس صاحب حنفی سنی المذہب کو برا معلوم ہو وہ دیکھے

بمطبع یوسفی دہلی باہتمام سید علی حسن طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفته و مغفرته و ارسل الانبیاء و الائمة المعصومین
بالدلائل و البراهین و نجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة و المذاهب الباطلة
بالصدیقین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین محمد و آله امناء
الدین و ائمة الموحدین اولهم علی و آخرهم محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین

چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت و غریب بخور بی استطاعت ابراهیم ابن ولی الله استرآبادی که چون این
ذره بمقدار در تاریخ سنه ثمان و خمسین ۹۵۸ و تسعمائة متوجه مکه معظمه شد بعد از طواف بیت الله الحرام و زیارت
حضرت سید الانام و ائمه معصومین علیهم السلام بتقدیم رسانیده مراجعت نمود و بدار الخلافه دمشق رسیده
با بعضی مومنان باخرد و شیعیان معتمد آندیار رسم مخالطت و مصاحبت نموده رساله حسنیه که در زمان هارون
رشید علیه اللعنة کمی با علمای و فضلای مخالفین بحث کرده بود و اثبات حقیت مذهب اهل بیت علیهم السلام
بدلائل و براهین عقلیه و نقلیه نموده بود نزد سیدی که بتورع و تشیع مشهور بود دریافته من اوله الی آخره
بمطالعه نموده و بالتماس تمام آنرا گرفته در قید کتابت آورده چون متوجه دیار عجم شد آن رساله شریفه را تحفه
شیعیان و محبان عجم ساخته کیفیت مباحثه و مناظره حسنیه را بمسامع ارباب محبت و مودت میرسانید چون
رساله مذکور عربی بود اکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنا بر خواهش عزیزی از یکجهتان خاندان طیبین و طاهرین
حکایات حسنیه را بفارسی ترجمه نموده در عبارت طریق تکلیف مرعی داشت تا همه کس از خواص و
عوام از خواندن و شنیدن و نوشتن محظوظ توانند شد و ببرکت توجه حضرت امیر المومنین و امام المتقین
صلوات الله علیه در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول مستحسن جمیع شیعیان و محبان خاندان گردیده همه

کس را آرزوی خواندن و نوشتن و شنیدن رسالهٔ مذکور میشد اتفاقاً یکی از اعیان حضرت و ارکان دولت قاهره نصره الله تعالی بالطاف الباطنه والظاهره بتقریبی حکایات حسنیه و مباحثه او با مخالفان دین در مجلس بهشت آئین حضرت سلیمان ملک سپاه تقریر نمود خاطر قدسی مآثرش را میل تمام بشنیدن حکایت حسنیه شد باختصار این بنده کمینه اشاره نمود و کیفیت مناظره حسنیه را با علمای زمان خود استفسار نمود این ذره بمقدار رسالهٔ مذکور بنظر اشرف همایون در آورده از اول تا آخر بشرف مطالعه مشرف گردیده بغایت شگفته و مسرور گردیدند و باستکتاب آن اشاره نموده ناطقه را شکر خا ساخته فرمودند که چون رسالهٔ حسنیه فارسی کرده چرا باسم سامی و نامهٔ نامی همایون مشرف و مزین نساخته اگرچه رتبهٔ این اشاره ازان عالیجاه است که عبارت این فرومانده تعمد آن گردد اما بنا بر مقدمه المامور معذور قلم شکسته رقم را بتوجه این امر گردانیده رسالهٔ مذکور را بالقاب همایون عالم پادشاهی بنائی زینت تمام و تزئین فوق الکلام داد که بشرف سیادت و پاکی طینت و اعتقاد صافی و کمال تقوی و طهارت و صلاح و سداد آراسته است و باوجود بسیار سلطنت و خلافه و جهانبانی در اوایل شباب و عنفوان جوانی یک لحظه اوقات شریفش بملاعب و مناهی نگذشته و پیوسته بتربیت ارباب علم و اهل فضل و کمال رعایت و مرافقت سادات عالی درجات و تعظیم و توقیر صلحا و اتقیا کوشیده و شریعت نبوی و مذهب اهل بیت بتقویت او انتظام یافته و متابعت اوامر و انکار نواهی نموده در دفع و رفع مناهی و ملاهی بمرتبه کوشیده که در جمیع محروسه هیچکس را یارای آن نیست که نام مسکرات و منکرات بر زبان جاری تواند ساخت و بضرب شمشیر آبدار خصم نابکار را چون سلاطین روزگار در زمین مذلت و خواری کشیده و خواقین روی زمین طوق بندگی در گردن کرده سر بر خط بندگی و فرمان او نهادند شاهی که چو ره دهند بمیدان

رستم شودش غلام دستان
سلطان موالیان عالم
در مذهب جد خویش محکم
فرزند نبی و هادی دین
تاج سر و قبله سلاطین
عالم ز جمال او منور
خاک در اوست تاج قیصر
حال دل هر ضعیف و مظلوم
در طرز پاک اوست معلوم
آن صاحب صورت و معانی
تایب شده به موسم جوانی
گشته بنای شرع محکم
او داده رواج دین بعالم
هر کس که ز امر او کشد سر
با خاک سیه شود برابر
برداشته مرا تو از خاک
از تست سرم چو مه بر افلاک
تا در قدم تو سر نهادم
شد قدر ز مهر و مه زیادم
یارب به نبی و عترت او
یارب بعلی و عترت او
یارب بدعای اهل ایمان
یارب بدعای جمع خیران
تشنه را همه مدعا برآرے

در حفظ و امان خویش داری
یارب که مباد سایه اش کم
از فرق موالیان عالم

بیدار همیشه کام رانش
با یکجهان و دوستانش
این دولت و بخت جاودان باد

پیوسته بصاحب الزمان باد

حضرت سلطان الاعظم و خاقان المعظم مولی ملوک العرب و العجم سلطان سلاطین الزمان ماسط اخجه امن و امان علی اهل الایمان ناصر الدین المسلمین حافظ شرع المتین و قوانین ائمه معصومین خلاصهٔ اولاد سید المرسلین سلالهٔ احفاد امیر المومنین محی مراسم اجداد الطاهرین قاهر الظلمه و المتمردین ماحی بدع المنافقین و المخالفین ملاذ خلایق اجمعین ظل الله فی الارضین فهرمان الماء و الطین و الامر الانقیاد باقامة النفل و الفرض الموصوف به تشریف هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ المؤید بتائیدات الربانیه المخصوص بالهامات الرحمانیه مزین سریر السلطنة الکبری به تشریف الفضل و الانصاف ممهد مبانی الخلافه بدفع البدع و الجور و الاجحاف و صاعد مساعد سلطنت الظاهره عارج معارج ایالة الباهره سلطان سلاطین الآفاق المتمکنین علی سریر الخلافه بالارث و الاستحقاق شهنشاه مالک الرقاب سپهر قدر جهانداری خورشید فلک رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دائره جهانداری خورشید روشن رای جمشید ممالک آرای آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت پروردگار مهر برج سیادت و ولایت ماه اوج سلطنت و خلافه سکندر جاه سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافه دستگاه جهانگیر عالم آرای خصم بند قلعه گشای دارای خمشید فر فریدون خورشید منظر جمجاه خلافه پناه صاحبقرانی سلیمان مکانی ظل سبحانی **بیت**

خورشید ماه طلعت جمشید روزگار
شاهی که یافت ملک بشمشیر او قرار

المستعین من المستعان الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو المظفر سلطان بهادر خان شاه طهماسب حسینی الصفوی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی الکافة البرایا العالمین بره و احسانه اتمام داده بموقف عرض رسانید

ای طبع گهر سنج تو میزان سخن
پیوسته دل تازه تو از جان سخن
حقاکه نثار بارگاه تو سزد

هرجا گهری برآید از کان سخن

و چون مناقب و معانی این خاندان عظیم الشان ازان برترست که این فقیر حقیر شمهٔ ازان بیان تواند کرد هر آئینه کف عنان قلم بجانب ادای مدعا مینماید

شاها اساس ملک بتو استوار باد
عمر تو همچو دور فلک بیشمار باد
و التوفیق من الله لا نعبد و لا

نستعین الا ایاه و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از طی مقدمات شروع در حکایت حسنیه نمود در روایت میکند محقق کامل و مدقق فاضل عالم عامل جامع معانی معلم ثانی شیخ ابو الفتوح رازی رحمة الله علیه بسند صحیحه که در روزگار هارون رشید علیه اللعنه و عذاب الشدید که خلیفهٔ پنجم از جملهٔ جبابرهٔ عباسیه بود و پیوسته

طریق عداوت اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه واله می نمود در کثرت اموال و ذخایر و خزاین مملکت
ممتاز بود و بشوکت و عظمت و تکبر مشهور بود و در ایام خلافت آن ظالم ملعون شرفات و غرفات در آبادات
و آبادی دار الخلافه بغداد بکیوان افلاک مقابل مینمود و چهار صد غلام زر خرید داشت با کمرهای زرین
مرصع که همه وقت در خدمت آن متکبر معاند حاضر میبودند و هیچکس از سلاطین زمان و صنادید
دوران در مجلس او یارای دم زدن نداشت و هیچ آفریده را زهره گفتار نه و در اوایل ظاهر کنندهٔ
مشهد مقدس حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله الملک الغالب بود
و محل قبر آنحضرت را حضرت امام همام جعفر ابن محمد علیهما السلام تعین نمود هارون الرشید علیه اللعنه
و عذاب الشدید فرمود که قبه عظیم بر سر قبر آنحضرت ساختند و همه وقت اظهار محبت سادات و اهل بیت
مینمود اما در آخر کار از خبث طینت و از برای سلطنت بهمرا آن ملعون غدار قتل امام هفتم حضرت
امام موسی ابن جعفر علیهما السلام اختیار نمود و چندین از سادات بنی هاشم بقتل رسانید و بسیاری
از شیعیان اهل بیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها گذاشت لعنت الله علیه و علی اعوانه و انصاره و
احبابه الی یوم الدین و هم در زمان خلافت و ایام دولت آن ملعون مردی بود از بازرگان با نعمت
فراوان که از مشاهیر بغداد بود و در محبت خاندان طیبین و طاهرین شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت
حضرت امام جعفر بن محمد علیهما السلام بودی و شرائط بندگی و خدمت گذاری بجا آوردی بعد از شهادت
حضرت امام علیه السلام بظلم اعدای دین و مخالفان عباسیه مال و اسباب تمام از دست او برفت و
درویشی روی بوی آورد و هیچ چیز نماند الا کنیزکی که در پنج سالگی او را خریده بود و بمکتب داده مدت ده
سال در حرم محترم حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد صادق علیهما السلام تردد خدمت نمودی و قریب
بیست سال بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول بودی از شرع و علوم نصیب بر داشت و در
حسن و ملاحت نظیر خود در آن عصر نداشت و نام او حسنیه بود چون مشقت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان
اشتداد یافت روزی با کنیزک خود شکایت افلاس اظهار نمود و گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی
و مرا بغیر از تو کسی نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام که ترا بدین مرتبه رسانیده ام و تو امروز
بانواع فضائل و کمالات آراسته باید که از روی فراست چارهٔ کار من کنی که از هجوم فقر و استیلای
بلای فاقه و احتیاج کار من برسوائی کشید حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد که بدولت
تو بدین مرتبه رسیده ام و من زر خرید تو ام و ترا بر من حق بسیار است و منت بیشمار اگر مصلحت باشد
یک سخن بعرض رسانم خواجه گفت اجازتست حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا پیش

هارون الرشید بری وعرض نمائی واظهار فروختن من کنی واگر از بهائی من پرسد گوئی صد هزار دینار
زر خلیفتی واگر گوید که وی چه هنر دارد که این چنین بها میکنی بگو که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند
وبا وی بحث علوم دینی ومعارف یقینی کنند بر همه فایق بود ومغلوب وملزم نگردد خواجه چون
این حکایت بشنید گفت حاشا که این کار کنم مبادا که آن ظالم بعد از ان که بر کیفیت حسن سیرت تو آگاه شود
بهر طریق که باشد ترا از من بستاند ومن بر مفارقت تو صبر نتوانم ومرا خورسندی نیست حسنیه گفت ای
خواجه مترس که ببرکت اهل بیت نبوت مرا تا حیات هست کسی مرا از تو جدا نتواند کرد برخیز وتوکل بر خدا کن
که آنچه خیرست آنچنان خواهد شد ودرین باب مبالغه تمام نمود خواجه بنابر مبالغهٔ او برخاست و
بخدمت یحیی برمکی که وزیر هارون الرشید بود رفت وکیفیت حال خود وکنیزک عرض کرد یحیی گفت
برو کنیزک را بیار خواجه بیچاره ازین واقعه خایف وهراسان ومتفکر وپریشان حسنیه را برداشته بخانهٔ
یحیی برد چون یحیی صورت وسیرت وفصاحت وبلاغت حسنیه را دید متحیر بماند ودر ساعت متوجه دار الخلافه
شد وقضیه حسنیه را بعرض رسانید هارون فرمود تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس هارون درآمد برقع
بروی کشیده دعای هارون بجا آورد وشعری چند در مدح هارون بخواند چنانکه هارون را بسیار خوش
آمد بفرمود تا برقع از روی برداشت هارون چون صورت او بدید بی اختیار از جای برخاست وفرمود
تا خواجه وی را حاضر کردند هارون از بهای کنیزک ونام وی پرسید خواجه گفت نام وی حسنیه است
وبهای وی صد هزار دینار خلیفتی است هارون برآشفت وگفت بچه جهت او را چنین بها میکنی خواجه
گفت ازان جهت که اگر جمیع علمای تو جمع شوند ودر علم دینیه ومسائل شرعیه با وی بحث کنند او را ملزم و
منقطع نتوانند کرد هارون گفت اگر منقطع وملزم گردد بفرمایم تا ترا گردن زنند وکنیز ازان من باشد
خواجه گفت اگر منقطع نشود وملزم نگردد چه کنی هارون گفت بفرمایم تا صد هزار دینار زر خلیفتی بتو دهند
وکنیزک ازانِ تو باشد خواجه اندیشه کرد وگفت مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیزک خود مشورت کنم
هارون مهلت داد خواجه نزدیک وی آمد وکیفیت حال را با وی گفت کنیزک گفت ای خواجه اندوه مدار
که از برکت حضرت رسالت پناهی واهل بیت او ملزم ومغلوب نگردم خواجه مراجعت نموده با هارون شرط کرد
بطریقی که گذشت هارون فرمود تا حسنیه را حاضر کردند حسنیه بمجلس او درآمده شرائط دعاگوئی بجا آورد
هارون گفت ای حسنیه چه مذهب داری وبر کدام دینی گفت بر طریق دین مبین حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله ووصی رسول واهل بیت او علیهم صلوات الله علیهم اجمعین گفت ای حسنیه خلیفه ووصی
رسول علیه السلام که بود بعد از رسول خدا گفت ای خلیفه زمان بفرمائی که علمای عصر را حاضر

سازند تا آنچه گفتنی باشد جواب بگویم اگر کسی در دین و مذهب من سخنی داشته باشد جواب او بطریق
صواب بگویم ان شاء الله تعالی هارون وزیر خود یحیی را طلبید گفت این کنیز بر طریق مذهب ماست بفرما
که وی را بکشند یحیی گفت او دعوی بس بزرگ کرده اگر چنانچه از علما مغلوب و ملزم شود و حقیقت
مذهب خود ثابت نتواند کرد و صدق دعوی وی ظاهر نگردد وی را بقتل باید رسانید بهیچ وجه
اگر علما از وی مغلوب و ملزم شوند درین صورت رعایت او بر ذمت همت خلیفه زمان لازم است
چرا که کنیزکی که بر جمله علما و فضلای دهر فایق آید کشتن او لایق نبود هارون را این سخن خوش آمد
و بغایت پسند افتاد بفرمود تا علمای بغداد را حاضر کردند دران ایام رئیس فقها ابو
یوسف و شافعی بود و میان شافعی و قاضی بغداد عداوت تمام بود جمله را حاضر کردند حسنیه برقع بر روی
کشیده برابر ایشان نشست و از مذهب او سوال کردند حسنیه اظهار مذهب اهل بیت علیهم السلام نموده
اصلاً اندیشه نکرد و با ایشان مباحثه و مجادله بطریقی می نمود که هیچکدام را مجال جواب و یارای خطاب نبود
و بیان تفسیر قرآنی و تاویلات فرقانی و احادیث صحیحه بنوعی میکرد که هارون متحیر شد پس فرمود که اعرابی
بدوی را حاضر کردند فرمانی نوشته در ساعت او را ببصره فرستاد که ابراهیم ابن خالد عونی که اعلم
علمای بصره بود و در فقه و کلام و تفسیر و اخبار سرآمد ایشان بود و دران زمان چهار صد کس از
علما و فقها را در دار الامان بصره درس میگفت چون فرمان بوالی بصره رسید باید که بعد از اطلاع
مضمون فرمان در ساعت ابراهیم خالد عونی را بدار الخلافه فرستد و تاخیر جائز ندارد و پس والی بصره
فرمود تا ناقه بادپای دشت پیمای آوردند و ابراهیم ابن خالد را با رسولی که آمده بود بدار الخلافه
بغداد فرستادند چون ابراهیم به بغداد رسید بهارون عرض کردند تا مجلس را بیاراستند و جمیع علما
بغداد حاضر کردند ارکان دولت و اعیان حضرت و ملک سلاطین نامدار از اطراف و اکناف عالم در بغداد حاضر
بودند باستحضار ایشان امر نمودند و ندا در دادند که جمیع اکابر و اهالی و ارباب مناصب بدار الخلافه حاضر شوند که امروز
روز مناظره است هارون فرمود تا از برای ابراهیم کرسی زرین نهادند تا بر آنجا بنشیند بعد ازان هارون با ابراهیم
شرائط پرسش بجا آورد بفرمود که حسنیه را حاضر ساخته بجایی بردگان و حقیران بداشتند حسنیه رخصت طلبید
پیش آمد و دعای هارون بجا آورد و بی آنکه جالیس نماند رفته در برابر ابراهیم ابن خالد عونی
بنشست هارون بجانب حسنیه نظر کرد و بگوشه چشم اشارت مباحثه و مجادله فرمود حسنیه از
کمال حدت طبع و فراست دریافت و متوجه ابراهیم شد و گفت ابراهیم بن خالد توئی که صد جلد از
تصانیف تو در میان مردم مشهور و معروف است و تفاخر میکنی ببغض و عداوت علی ابن ابی طالب علیه السلام

ابراهیم برآشفت و گفت سخریت میکنی و رو بجانب اهل مجلس کرد و گفت که مرا با کنیزکی معارضه
کردن چه صورت داد و این موجب استخفاف و اهانت علما میشود یحیی برمکی که وزیر هارون بود برابر
او ایستاده بود بخندید و گفت ای ابراهیم کلام خداوند و اکابر دین است که لَا تَنْظُرْ اِلٰی مَنْ قَالَ
اُنْظُرْ اِلٰی مَا قَالَ یعنی سخن را نظر کنید و بر گوینده نظر مکنید این سخن از اهل فضل بدیع مینماید۔
حُسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی درین زمان از کرسی زرین ترا بزیر می آرم و شروع نمود در
مجادله ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام سوال من خواهم کرد چون ابراهیم دانسته
بود که حُسنیه میخواهد حقیت مذهب اهل بیت بر هارون ظاهر گرداند حُسنیه گفت اذن دادم بپرس از هر چه
خواهی ابراهیم سوال کرد و حُسنیه جوابهای فصیحانه بر وجه احسن میگفت تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم
را جواب گفت که اگر تفصیل آن درین مختصر می آوردیم بتطویل می انجامید و قاری و مستمع را از خواندن
و شنیدن آن ملالت میشد و حُسنیه در هر مسئله از مسایل او بر وجه معقول و منقول جوابهای شایسته میداد
و اعتراضات دفع کرده الزام وی مینمود چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت و علما و فضلا از موافق
و مخالف بر تقریر پاکیزهٔ او حیران مانده بودند و محبت او در جمیع دلهای ارکان و اعیان متمکن شده بود
انگاه حُسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملال خلیفه شود اگر حضرت فرمایی من هم
سوال کنم ابراهیم گفت سه مسئله دیگر دارم اگر جواب گویی منقطع شوم حُسنیه گفت بپرس ابراهیم گفت
بگو که بعد از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خلیفه و قایم مقام او که بود حُسنیه گفت آنکه سابق الاسلام
بود ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود حُسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هارون ازین سخن
بغایت متغیر شد چون ابراهیم هارون را متغیر دید دلیرتر شد و گفت ای حُسنیه بچه دلیل گفتی که علی
علیه السلام سابق الاسلام است من میگوییم که ابوبکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر علیه
السلام دعوت نمود ابوبکر چهل ساله بود و علی علیه السلام کودک بود و ایمان و کفر و طاعت و معصیت او را
اعتبار نبود حُسنیه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان و کفر و طاعت و معصیت اعتبار دارد و کودک مستحق ثواب
و عقاب هست اقرار میکنی بامامت و وصایت علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم گفت اگر بحجت
و دلیل گویی بلی اقرار کنم حُسنیه گفت چگویی نص قرانی را که صریح واقعه شده در حق خضر و موسی علی
نبینا و علیه السلام که آن کودک را که خضر کشت و قرآن بدان ناطق است فَانْطَلَقَا حَتّٰی اِذَا لَقِیَا
غُلٰمًا فَقَتَلَهٗ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُکْرًا
و بعد از آنکه موسی علیه السلام بر وی اعتراض کرد بسبب قتل کودک نه خضر در جواب موسی گفت و

وصریح آیه قرآنی وارد شده که وَاَمَّا الْغُلٰمُ فَکَانَ اَبَوٰهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِیْنَآ اَنْ
یُّرْهِقَهُمَا طُغْیَانًا وَّکُفْرًا ای ابراهیم بفرمای که کشتن آن کودک
باستحقاق بود یا خضر علیه السلام ظالم بود پس باید که خدای تعالی مدح ظالمان گوید و مدح خضر علیه السلام
در قرآن فرموده است و خضر پیغمبر بزرگ است ابراهیم سر در زیر افگند حنیفه گفت ای ابراهیم چرا
جواب نمیگوئی و سر در زیر افگنده عناد را پیشه خود ساخته ای ابراهیم بآن خدائی که خالق جمیع اشیا
است راست بگو که این نقل که خواهم کرد بتو رسیده و از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از علما و فضلای
که حاضر اند شهادت مطلبم ابراهیم گفت بگو حنیفه گفت روایت میکند ابو مجاهد از ابو عمر از ابو سعید خدری
که گفته اند که ما نشسته بودیم نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله که سلمان فارسی در آمد و ابی ذر غفاری
و مقداد ابن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم التیهان و ابو الفضیل و عامر بن واصله
بادی بودند جمله در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بزانو در آمدند و اثر اندوه و ملال در ایشان
ظاهر بود پس گفتند یا رسول الله ما بعضی حکایات می شنویم از جمیع حاسدان در حق برادر و ابن عم
تو که از آن اندوهگین میشویم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه میگویند در حق برادرم علی علیه
السلام گفتند که چه فضیلت صاحب شما را بر دیگران در سبقت اسلام که او در آن زمان طفل بود حضرت
فرمود که من شما را بیرون آورم از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما بدانید خدائیکه مرا براستی
بخلقان فرستاده که با شما حکایت کنم که خدای تعالی خبر داده است و شاید که شما هم در کتابهای پیشین خوانده
و شنیده باشید که حق تعالی خبر داده که چون پدرم ابراهیم علیه السلام را که بزایند ندا از ان
ملک طاغی و عاصی و چون فرزان حال مادرش ویرا برد و در میان اتلال بر کنار جوی آب در حالتی که
آفتاب فرو میشد نهاد و چون او را آنجا بگذاشت ابراهیم علیه السلام برخاست و دست بر سر و روی مالید
و کلمه توحید بر زبان جاری ساخت آنگه جامه برگرفت و خود را پاک میکرد و چون مادرش آن حال بدید
بغایت بترسید چنانکه خداوند تعالی در قرآن مجید میفرماید که وَکَذٰلِکَ نُرِیْٓ اِبْرٰهِیْمَ مَلَکُوْتَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِیْنَ ۝ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ الَّیْلُ
رَاٰ کَوْکَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّیْ فَلَمَّآ اَفَلَ قَالَ لَآ اُحِبُّ الْاٰفِلِیْنَ
فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّیْ فَلَمَّآ اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ یَهْدِنِیْ رَبِّیْ لَاَکُوْنَنَّ
مِنَ الْقَوْمِ الضَّآلِّیْنَ ۝ فَلَمَّا رَاَ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّیْ هٰذَآ اَکْبَرُ فَلَمَّآ
اَفَلَتْ قَالَ یٰقَوْمِ اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّمَّا تُشْرِکُوْنَ ۝ ای یاران بدانید که موسی ابن عمران علیه السلام

که فرعون از طلب او بود و شکم زنان باردار را می شکافت و اطفال را می کشت تا موسی کشته شود چون مادرش موسی علیه السلام
را بزاد همان ساعت بمادرش گفت که ای مادر مرا در تابوت بنه و در دریا انداز مادرش از سخن گفتن او
بترسید و گفت ای پسر میترسم که در دریا غرق شوی موسی علیه السلام گفت که ای مادر مترس که خدایتعالی
مرا نگاه میدارد و باز بسلامت بتو میرساند مادرش اورا در تابوتی نهاده در آب انداخت آب اورا بکنار
برده تا آنکه خدایتعالی اورا بسلامت بمادرش رسانید بمدت هفتاد روز و بعضی گویند بعد از هشت ماه
بمادرش رسانید و تا آنوقت از طعام و شراب هیچ نخورده بود و خدا ایشان زیرا از اینجا خبر داد و گفت و
لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ
إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ الی آخر آیه و دیگر بدانید یاران که خداوند جل و علی در حق
عیسی علیه السلام فرمود فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ
تَحْتَكِ سَرِيًّا یعنی با مادر خویش سخن گفت در آنحال که بزاد و بر زمین
فرود آمد مادرش در آنحال که بدو اشارت کرد و گفت فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ
كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝
یعنی سخن گفت در حال ولادت خداوند جل و علی اورا در حال طفولیت کتاب و نبوت ارزانی داشت و وصیت
کرد باقامت صلوة و دادن زکوة و وی سه روزه بود که سخن گفت و شما بدانید که خدای تعالی مرا و علی
را از یک نور آفرید و ما در صلب آدم بودیم و خدارا تسبیح می گفتیم تا آنکه مارا نقل کرد از اصلاب طاهره با
رحام زاکیه چنانچه تسبیح مارا می شنیدند در پشتها و شکمها در هر عهدی و عصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم
و نورهای ما در روی پدران ما ظاهر بودی آنگاه آن نور بدو نیم شد یک نیمه بعبد الله و یک نیمه بابو طالب
منتقل گردید و پدر و عم من هرگاه که در میان مردم نشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی تا
آنکه بشکم مادران در آمدیم بدرستیکه دوست من جبرئیل علیه السلام فرود آمد وقتیکه علی علیه السلام از مادر
متولد شد گفت یا حبیب الله خداوند تعالی ترا سلام میرساند و تهنیت میدهد ترا بولادت برادر تو علی
ابن ابی طالب علیه السلام میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست و آشکارا کردن وحی تو که ترا
مؤید گردانیدیم به برادر تو و خلیفه تو و ذکر تو با او بلند گردد و نسل تو بدو باقی ماند چون علی علیه السلام
متولد شد مادرش اورا بر روی دست من نهاد و من اورا بر دامن خود نهادم علی علیه السلام انگشت
دست راست بر گوش خود نهاده بوحدانیت خدا و برسالت من اقرار کرد و گفت یا رسول الله

بخوانم گفتم بخوان بدانکه خدای که جانمن در فرمان اوست که علی ابتدا کرد بصحف که خدای عز و جل بآدم
فرستاده بود و بشیث بدان قیام نمود بر خواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیث علیه السلام حاضر بودی اقرار
کردی که علی از و حاضر ترست و آنکه توریت موسی علیه السلام بر خواند چنانکه اگر موسی حاضر بودی اقرار
کردی که علی از و حاضر ترست آنکه زبور داود و انجیل عیسی علیهما السلام بر خواند که اگر داود و عیسی حاضر
بودندی انصاف دادندی که علی از ایشان حاضر ترست آنگاه که خدای تعالی قرآن برای من فرستاده
بر خواند همچنان حافظ بود آنرا که اکنون من حافظم آنکه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با و سخن گفتم
بچیزهای که انبیا و اوصیا بدان سخن گویند آنگاه علی علیه السلام بحال طفولیت شد من و برا بمادر او
دادم فاطمه بنت اسد ای یاران بسبب گفتار دشمنان چرا اند و همین میشوید اقوال اهل شک و شرک را
چه اعتبار دارد و بدانید که من فاضلترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیا است
آنگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب کبار خوشدل و خندان بر پای خواستند و صلوات بر رسول خدا
فرستادند و میگفتند که نحن الفائزون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الله شمائید رستگاران
و بهشت را برای شما آفریده اند و دوزخ را برای دشمنان شما چون حسنیه سخن را بدانجا رسانید همه دیگر
علما گریستند و ابراهیم قوت نطق نداشت آنگاه حسنیه گفت ای علماء زمان و ای شافعی و ای فلان
و فلان بحق خدا که مداهنه میکنید و راست بگوئید که آنچه من روایت کردم صحیح است بنظر شما رسیده و شنیده اید
یا نه علمای که حاضر بودند همه گفتند ای حسنیه این حدیث از آن مشهور تر است که کسی انکار آن تواند کرد
حسنیه گفت معترف هستید بفضیلت پیغمبر ما علیه السلام از سایر انبیا و رسل گفتند نعم حسنیه گفت ای
ابراهیم قایل هستی بر آنکه خداوند تعالی علی علیه السلام را نفس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوانده در قرآن
مجید آنجا که گفته قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَ
أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ۝
اگر درین قضیه سخنی داری بگو که در حضور جمیع محدثین و مفسرین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت حاشا که من انکار
نمایم حسنیه گفت ای دشمن دین و ای معاند خاندان طیبین و طاهرین بعد از آنکه قایل شدی بقرآن و
حدیث و بر آنکه علی نفس رسول است و برادر وی و حضرت رسول افضل انبیا و رسل است پس چرا اعتبار نمیکنی
که علی علیه السلام سابق الاسلام است و معترف نمیشوی که او افضل اوصیاست و چون ابراهیم
علیه السلام جد بزرگوار او بود و موسی و عیسی در حالت ولادت تکلم نمودند و ایمان بخدا آوردند و همچنین
نبوت داد خدای تعالی بعیسی علیه السلام در حال طفولیت و همچنین به یحیی علیه السلام در حالی که طفل بود پیش

پس چرا و انداری که علی برادر رسول و ابن عمش سابق الاسلام است و دین و اسلام حضرت رسول بوی
قوی شد و خدایتعالی او را برادر و نفس رسول و باسم ولی خواند و چندین از آیات قرانی در حق وی نازل
شد و حضرت رسول علیه السلام یک ضربت او را در روز خندق برابر کرد با عمال جن و انس و ناقلین شما اید
حدیث وارد است و در کتب شما مذکور و مسطور است مَنْ اَرَادَ اَنْ یَّنْظُرَ اِلٰی اٰدَمَ فِیْ عِلْمِہٖ .....
وَاِلٰی نوح فی تقوٰیہ وَاِلٰی اِبْرَاہِیْمَ فِیْ حِلْمِہٖ وَاِلٰی مُوْسٰی فِیْ ھَیْبَتِہٖ وَاِلٰی عِیْسٰی فِیْ
عِبَادَتِہٖ فَانْظُرُوْا اِلٰی عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ علیه السلام و چون حضرت رسول برابر کرد او را با چندین
پیغمبر اولو العزم بزعم شما و در طریق اهل بیت او افضل تر از هر یک از انبیائی مرسل بود و بعد از حضرت رسول
علیه السلام افضل عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل معتبر نیست و معترف نمیشوی
بسبقت اسلام و در آنکه علی علیه السلام در حال طفولیت امامت یافت و وصی رسول علیه السلام بود
حافظ توریت و زبور و انجیل و قران بوده و جمیع اهل اسلام متفق که عَلِیٌّ لَمْ یُشْرِکْ بِاللّٰہِ طَرْفَۃَ
عَیْنٍ و ابوبکر بعد از چهل سال ترک عبودیت لات و عزی کرده بظاهر اسلام آورد و هرگز
بحسن اعتقاد موفق نشد و در جمیع اوقات مخالفت امر خدا و رسول نموده و طریق عداوت پیموده و
گوشت و پوست و خون وی بخمر و لحم خنزیر پرورده شد با وجود این قبایح او را مومن دانی و اعتبار نمیکنی
ایمان معصومان خاندان نبوت را گواهی بر عصمت و طهارت ایشان خدایتعالی داده زهی بغض و عداوت
که شما را با خاندان طیبین طاهرین است ابراهیم بمرض قولنج مبتلا گشت و سر در زیر افگنده گفت از این نیز در
گذشتم اما چگوئی در حق عباس و علی که ایشان با یکدیگر منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر علیه السلام و هر
کدام دعوی کردند که میراث حق منست و بداوری پیش ابوبکر رفتند و چون دو خصم پیش حاکم روند البته
یکی بر حق بود و دیگری بر باطل غرض او از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسنیه گوید عباس بر باطل بود
پس کشته شدن باشد بجهته آنکه هارون عباسی بود و اگر گوید علی بر باطل بود ابطال مذهب خود نموده باشد۔
و نقصان دین او باشد حسنیه گفت ای ابراهیم این سوال ترا از قران مجید جواب حاصل است ابراهیم گفت
کدام است حسنیه گفت حقتعالی با محمد صلی الله علیه و اله خطاب کرد که وَھَلْ اَتٰکَ نَبَؤُا الْخَصْمِ
اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۝ اِذْ دَخَلُوْا عَلٰی دَاوٗدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوْا لَا تَخَفْ خَصْمٰنِ بَغٰی
بَعْضُنَا عَلٰی بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَآ اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ اِنَّ هٰذَآ
اَخِیْ لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً وَّلِيَ نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيْهَا وَعَزَّنِيْ فِي الْخِطَابِ ۝
و در تفسیر آمده که آن دو خصم که یکی جبرئیل و دیگر میکائیل بود و حاکم داود علیه السلام بود اکنون توگو

که کدام بر حق بود و کدام بر باطل ابراهیم گفت جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و سهو داود را بود برای
تنبیه پیش او آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس علی و عباس نیز بر حق بودند و سهو ابوبکر را بود برای تنبیه
پیش وی آمده بودند عباس گفت میراث من دارم که عم پیغمبرم و علی گفت میراث مراست که ابن عم و داماد
و وصی پیغمبرم و قرة العین او در خانه منست و حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان منند
و ما مطهران خاندانیم بحکم این آیه کریمه اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا چون ابوبکر این حکایت از ایشان شنید گفت والله از پیغمبر خدا
شنیدم که فرمود علی وصی و وارثی و قاضی دینی عباس چون این سخن از ابوبکر شنید بیطاقت گشت
و گفت ای ابوبکر چون این سخن را از پیغمبر علیه السلام شنیدی و چنین است چرا غصب بخلافت نشستی و حق
او را ضایع نمودی و دانسته مخالفت رسول علیه السلام کردی چون ابوبکر این سخن شنید دانست که برای
الزام وی آمده اند و این را بهانه ساخته اند گفت شما بمنازعت من آمده اید اعتراض نموده از مجلس بیرون برخاست
و برفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه شنید گفت ازین مسئله نیز درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر
بود یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضلتر بود یا محمد علیه السلام توجه در میانه عباس و علی افتاده اگر
عباس فاضلتر بود فخر علی را بود که چون او عمی دارد و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس را بود که چون وی
برادرزاده دارد چون هارون فصاحت و بلاغت حسنیه دید متحیر بماند و روی با ابراهیم کرد و گفت حیف از آن
علوم که با تست پس حسنیه گفت ای خلیفه زمان هشتاد و سه مسئله جواب ورا دادم اگر فرمائی من نیز یک
مسئله از وی بپرسم اگر جواب گوید منقطع شوم هارون گفت بپرس از هر چه خواهی حسنیه گفت ای ابراهیم
چون پیغمبر از دنیا برفت وصی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت نکرد حسنیه گفت خطا کرد یا صواب و آنچه
خلفا در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر علیه السلام را نسبت بخطا میدهی یا اصحاب را
ابراهیم فرو ماند از آنچه که اگر میگفت پیغمبر علیه السلام خطا کرد نقصان دین و شرع مبین بوده و اگر
میگفت... که خلفا خطا کردند مدعای حسنیه ثابت میشد و بطلان مذهب او و بیم کشته شدن نیز بود
فرو رفت چنانکه بر جمیع خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده و در اضطراب است خلایق یکبارگی بخندیدند
و سرزنشها کردند که چنین عالم فاضل از دست کنیزکی بدین طریق عاجز شده است هارون چون ابراهیم
را مضطرب دید که موجب فضیحت وی شد روی بوزیر خود یحیی برمکی کرد و گفت ای یحیی شنیدم که مدتیست در میان
علمای بغداد و بعضی از عظمای بنی هاشم و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعت
بود ابراهیم ابن خالد را سوال کن که چه میگوید هارون پیوسته دران مسئله تردد مینمود و هر چند علمای دلائل

بعرض میرسانند اورا اطمینان قلبی حاصل نمیشد وغرض او بود که ببیند حسنیه چه میگوید یحیی بنابر اشارت مامون
از ابراهیم سوال کرد که ای ابراهیم چگوئی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که به بندگان صادر میشود و بدیشان
عاید میگردد و معاصی ظلم و کفر ایشان را اسناد به الله تعالی میکنی و بالقضا و قدر میکنی و یا بنده را فعل و
اختیاری هست چنانچه اعتقاد بنی هاشم و اتباع ایشان است که مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب است
ابراهیم گفت اعتقاد ما درین مسئله چنانست که خیر و شر و نفع و ضرر و قضا و قدر از خداست که بیدا کننده
آدم و هابیل است و محدث ابلیس و قابیل و پیدا کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و
ایمان و کفر و طاعت و عصیان از وست و مبدع محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون
و هامان و هارون و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان از وست اینهمه بقضا و قدر اوست از خیر و شر چون حسنیه
این مهملات را شنید بیطاقت گشت و گفت ای ابراهیم شرم از خدا نداری که این کفر و زندقه بر خود و جمیع
مسلمانان روا میداری و از برای ابلیس اقامت حجت و دلیل مینمائی بدانکه الزام تو و امثال تو که قبل
از تو برین بوده اند با سهل وجوه میسر است اول آنکه گفتی خیر و شر و کفر و عصیان و فسق و فساد بقضای اوست
اما برضای او نیست بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردی برای آنکه چون کسی حکم کند و بران راضی
نباشد از عجز و بیم بود یا از مداهنه و ریا و تلبیس و ذات مقدس باریتعالی از ین صفات منزه است و بدان ای
ابراهیم آنهائی که این سخن را وضع کرده اند که قبل از تو بدین اعتقاد بوده اند که شاید بدین سخن و بدین جهت
کفر و زندقه از خود دفع نمایند چون اعتقاد شما اینست که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر خداوند و
برضای اوست و خود هم از ین شرمنده اند ابراهیم گفت ای حسنیه مگر اقرار بکلام خدا نداری حسنیه گفت بلی
که اقرار بکلام خداوند عز و علا دارم و تفسیر و مشکلات و موالات انرا فرا گرفته ام از الخسانی که قرآن در حق
ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت چگوئی قول خدا تعالی قُلْ كُلٌّ مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ و همچنین درین آیه که يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و همچنین جای دیگر میگوید لَوْ
شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا معنی آیه اول آنکه همه از خدا تعالی است و معنی آیه دوم
آنکه گمراه میگرداند آن کسی را که میخواهد و راه راست مینماید آنکس را که میخواهد معنی آیه سیوم آنکه اگر خواهیم هر نفسی
را هدایت کنیم و همچنین میفرماید خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
و معنی این آیه آنکه مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی ایشان و بر بینائی ایشان پوشش
و غطائی که نتوانند ایمان آورند ای حسنیه چگوئی در باب اینهمه آیات قرآنی و چه اعتقاد کنی در باب این
احکام فرقانی حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه اکثر آیات قرآنی محمول و ماول است بر وجهی که مطابق و

موافق قضایای عقل است متناقض نگردد و آیات قرآنی متفاوت نشود اول آنجاکه فرموده است که
يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ آنکه هدایت رامعنی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی ارشاد
وبیان و دیگر بمعنی لطیف واین هردو عام است جمله مکلفانرا از مومنان وکافران وبدان ای ابراهیم
که هرچه خداوند تعالی در حق مومنان از الطاف ارشاد وارسال رسل وقدرت وقوت وتمکن وعقل و
نصیب در حق کافران نیز کرده است که اگر برده باشد کافرانرا بر خدای تعالی الحجت باشد که تو مهر بر دل و
گوش وچشم ما نهادی ومارا قدرت دیدن وشنیدن وراه حق دانستن ندادی خدایتعالی از کفار ملزم
گردد وخدای تعالی در قرآن تصریح کرده وَلَا يَكُونُ مَنْ يَشَاءُ یعنی خذلان کند خدایتعالی ازان
که خواهد ولطف را در وی اثر نباشد یا آنکه خواهد چون لطف را در وی اثری باشد وچون خدای تعالی
بنده بواسطهٔ احتراز بر کفر وعصیان خذیان کند ویرا باخود گذارد چنانکه گوئی اضلال کرده است و
ضلالت خود از بنده باشد بدان ای ابراهیم که مدعا از آیهٔ خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ
أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ اضافه مهر بر دل وگوش وپوشش وچشم بخود کرده بر سبیل تمثیل یعنی انجماعه
که مقام کردند بر کفر بمنزله کسی اند که گوئی خدایتعالی با ایشان این معنی کرده که تا نتوانند ایمان آرند ومهر
وطبع مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدایتعالی نفرمودی که بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ای ابراهیم در دنیا باعتقاد تو لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بود وبر خدای
تعالی لازم بودی که رسول علیه السلام را نمودی که فلان وفلانرا دعوت مکن که ایشان نتوانند ایمان آورد
ازان سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم ومهر بر دلها وگوشها وچشمهای ایشان نهاده ایم تا دعوت
رسول عبث نباشد وآن هدایت که حضرت پروردگار مومنانرا کرد کافرانرا نیز حاصل است وقرآن مجید بدین ناطق
است که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا یعنی ما هر دو راه
نمودیم شاکر را که مومن است وکفور را که کافر است هرگاه خدایتعالی چنین فرمود چون تو گفتن که خدایتعالی
کافرانرا هدایت نکرده هارون اگرچه بر طریق مخالفت بود اما درین مسئله اورا یقین حاصل نشده بود بحث
حسنیه اورا خوش آمد ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی درین آیه که حضرت ابراهیم علیه السلام بامشرکان گفت
ودر قرآن صریح واقع است که أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ
یعنی می پرستید آن چیزرا که خود میتراشید وحال آنکه خدایتعالی خلق کرد شمارا وعمل شمارا حسنیه بخندید و گفت
واالله که شمارا اعتقاد بقرآن نیست ازین تاویل که موافق مدعای خود می کنید کلام الهی را اکثر مفسرین و
تابعین برآنند که ما ما مصدریست وتقدیر کلام الهی این نیست وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَعَمَلَكُمْ

یعنی خداتعالی خلق کرد شمارا آنچه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول خدای تعالی است ـ
اَتَعْبُدُوْنَ مَا تَنْحِتُوْنَ بدانکه مورد آیه ملامت تفریع است یعنی میپرستید چیزی راکه خود بدست
خود میتراشید و خدا آفریده است شمارا و آنچه میتراشید آنرا یعنی چوب را یا سنگ را و اگر مراد آن بودی
که فعل و عمل شمارا خداتعالی آفریده است این آیه عذر کافران بودی و خداتعالی عذر گفتی کافرانرا
بدان عمل که میکردند و متناقض بودی جهت آنکه اول ملامت ایشان بودی و آخر کلام بدیشان جمع بین النقیضین
شدی و فحوای این آیه مقتضی آنست که ایشان بت پرست و بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست که
خداتعالی فرموده که شما آنچه میپرستید از بتان و اصنام که خود میتراشید خداتعالی آفریده است بدانکه ما
ما تنحتون میتواند که موصوله باشد و میتواند که ما موصوفه نکره باشد و ما ما تعلمون موصوله است بمعنی الذی
و اگر حمل کنیم بر آنچه که مراد شماست متناقض باشد و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت عمل با
ایشان کرد که اگر فعل خداتعالی بودی نسبت و اضافت آن به بنده نکردی و چون اضافت به بنده کرد
پس فعل بنده باشد نه فعل خدای تعالی جهت آنکه عقلاً و شرعاً اضافت و نسبت فعل به فاعلش کنند ای
ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدای تعالی میخواهد که کافر معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد
مستلزم اشیاء شنیعه است چراکه الله تعالی را فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی و هر فسادی که در عالم
واقع میشود میگوئید که بقضا و قدر اوست و از سخن شما لازم می آید که خدای تعالی از همه ظالمان ظالمتر است
چراکه کفر که خود تقدیر کرده باشد و عذاب کافران کند و در خلق قدرت بایمان نکرده باشد و بعد از آن
او را عقوبت کند از برای آنکه خود در و خلق کرده باشد و تقدیر فرموده آنچنان که باشد سیاه حبشی را بسیاست
کنند و بگویند که چرا رنگ تو سیاه است بایستی که سپید بودی یا آنکه کودکی را دست و پائی به بندند و در آب
اندازند و چون جامه اش تر شود از آب بر آورده بزنند که چرا جامه را تر کردی و امثال این ظلم صریح بود
ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدا کرده باشد انقطاع حجت
انبیاء و الزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان بیار بخدائی که مرا فرستاده که ترا دعوت
کنم بایمان کافر در جواب گوید که خداتعالی ترا فرستاده که مرا بایمان دلالت کنی باید که خلق کند در من ایمان
را یا مرا قوت موثره عطا فرماید و تمکن بدهد تا من ایمان آورم و گرنه چگونه مرا تکلیف کنی بر ایمان چون مرا قدرت
نیست و در من کفر خلق کرده است و تمکن نیستیم نبی منقطع گردد و او را جواب نماند و عاجز شود ای ابراهیم
اگر کفر در کافر خداتعالی خلق کرده باشد و باز او را تکلیف نماید بایمان تکلیف ما لا یطاق بود و این نیز عقلاً
و شرعاً قبیح بود و این بدان ماند که آدمی را گویند طیران کن در هوا و در قرآن مجید واقع شده لا

یُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و جای دیگر مے فرماید که یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ
الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا و نیز می فرماید یُرِیْدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و امثال این
آیه بسیار ست ای ابراهیم خدای تعالی کفر در کافر بیافرید و نگوید کَیْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ و خود خلق
خالق باطل شد و گوید لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و ایشان را از خود دور کند و باز دارد و بگوید
لِمَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر خدا کرده باشد لازم می آید که کافر مطیع
الله است از برای انکه چون خدای تعالی کفر در و خلق کرده و از و کفر میخواهد و آنچه مراد الله تعالی ست
با او هست پس درینصورت کافر مطیع بود و نی عاصی از برای آنکه کافر را بایمان امر میکند و از کفر منع
مینماید و خدای تعالی کفر در و خلق کرده ایمان از وی نمیخواهد پس نی عاصی باشد بزعم شما و کافر مطیع باشد
ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می آید عدم رضا بالقضا و قدر بر خدا از برای انکه باجماع رضا بکفر حرام ست
و رضا بقضا و قدر خداوند واجب باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این محض کفر است ای ابراهیم دیگر
باعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی برای معاصی از برای زنا و لواطه و دزدی و
شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها که واقع شود بارادت و قضا و
قدر الله تعالی باشد پس جائز نباشد که امام و حاکم شرع زجر و منع کند فاعل این اشیا را و آنچه مراد خدا است
از ان باز آورد و امر نماید بآنچه مراد باشد دیگر لازم آید الله تعالی مرید نقیضین باشد از برای آنکه معصیت
مراد اوست و خود تقدیر کرده است و امر و نهی و زجر و منع نیز از معاصی مراد اوست و امر باجرای حدود و
در تعزیرات گوش لازم می آید که جمیع مابین النقیضین ست ای ابراهیم ابو الشعثا روایت میکند که دزدی را
در مجلس عبد الله حاضر کردند و او بقطع ید امر کرد یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء یعنی
پناه میگیریم بخدا از قضای بد عبد الله ابن عباس گفت لقولك اعظم من سرقة یعنی این گناه تو عظیم تر است
از دزدی او و آن مرد را از مجلس برخیزانیدند و فرمود تا ویرا ایذا کردند و توبه دادند چون هارون این سخن
از حسنیه شنید و بی الغایت خوش آمد از برای انکه عبد الله جد او بود دیگر حسنیه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و
معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد ما و میان آنکه در عمر خود با ما انواع نیکیها کرده و میان آنکه با ما
ظلم و جور و اصناف بدیها کرده باشد و باین تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکوی کننده و مدح وی نیکو نباشد
بلکه جائز نباشد مذمت بدی کننده بواسطه انکه اگر نیک کننده و بد کننده فعل مختار نباشد بلا شک مدح و ذم
ایشان بدیشان راجع نباشد نمی بینی که بفعل زید عمر و را مدح نگویند پس چون مدح و ذم که وصف فعل ست
بما راجع ست باید که نفس فعل ما نیز بما راجع باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ

جمله بیفایده و عبث باشد ای ابراهیم بدانکه این مذهب ابلیس است که گفت ربّ بما اغویتنی و بدانکه شما که
اهل جبرید برای ابلیس اقامت دلیل مینمائید و این معتقدات را بنی امیه و اتباع ایشان از علما و اصحاب
حدیث که از توابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین را بدنیا فروختند و شما نیز متابعت آن گروه مینمائید
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و علماء بغداد و اتباع ایشان بیکبار بخروشیدند و فریاد برآوردند که ای
کنیزک چند در مذمت اهل اسلام طعن کنی و نزدیک بود که قصد حسنیه نمایند هارون برآشفت و گفت ای ابراهیم
شرم نداری که کنیزی بدلایل و برهان تکفیر شما میکند و از وی عاجز شده اید و سرها بزیر افگنده اید و با وجود این
با وی خشونت میکنید حسنیه گفت اگر مناظره و مباحثه باعث ملال خلیفه نشود تا یک هفته اقامت
دلیل نمایم هارون گفت بگو انچه میدانی و بیار آنچه داری حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد
لازم آید که افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصدها و داعیها مثل رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن
و دادن و ستدن و حرکت دست و پا مثل افعال اضطراری مانند حرکت نبض وغیره ای ابراهیم بدیهیست که فرق
میان حرکت اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر
پریدن و باسمان رفتن چنانچه شیخ بهلول با ابوحنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرده الزام وی نمود که گفت ثابت
میکنم که خر بمراتب از تو عاقل ترست و از انها که بنده را مسلوب الاختیار میگویند از برای آنکه اگر خر را بکناره
جوی صغیر برند و بزنند جهت آنکه از جوی بگذرد البته بگذرد و اگر بکناره جوی کبیر برند که قادر نبود بر گذشتن آن
اگر او را بکشی از انجا هرگز نگذرد پس خر فرق میکند میان آنچه قدرت بران دارد و میان آنچه بران قادر
نباشد و تو ای ابوحنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز قادری و بر چه چیز قادر نیستی چون حسنیه این بگفت هارون
و یحیی و اکثر ارکان دولت بخندیدند و ابراهیم از خجالت بمردن خود راضی شده بود دیگر باره حسنیه گفت ای
ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الله تعالی باشد صحیح نبود آنکه گوئی که خدای تعالی غفور و رحیم است
از برای آنکه غفور و رحیم گاهی باشد که بنده گناهی کرده باشد و بسبب گناه مستحق عذاب شده باشد و او
عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح بود که گویند
که خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که مکلف در سرای تکلیف
بنظر و دلیل حاصل کند بفعل خویشتن تا به تحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر
خدا خواهد که بجبر در و آفریند تواند اما خدای تعالی نمیخواهد که بنده بکسب خویشتن و فعل و اختیار خود مومن و
مطیع باشد و تارک کفر و معاصی گردد و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند خدا را
نقصانی نباشد ای ابراهیم اگر از دلایل عقلی زیاده برین خواهی چندان بگویم که سامعین را ملالت شود

واگر از دلایل نقلی از حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و در طریق شما نیز واقع ست آنست که عبد الله عمر روایت میکنند از حضرت رسول صلی الله علیه و اله القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید واگر بمیرند نماز بر ایشان بکنید واگر ملاقات کنند سلام بر ایشان بکنید پس جمعی از صحابه پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیستند آنحضرت فرمود که ایشان آنکسانند که معاصی کنند و زعم ایشان آن باشد که آن از عمل خدای تعالی ست و خدای تعالی در ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس روایت میکنند باسناده الی رسول الله صلی الله علیه و اله لن یلق العبد ربه اعظم من الاشراك بالله وان یعمل بمعصیته ثم یزعم انها من الله عز وجل یعنی ملاقات ننماید بنده پروردگار خود را بگناهی که آن اعظم بود از شرک بخدای و آنکه معصیتی را بعمل آورد پس گمان برد که فعل عاصی از خدای عز وجل ست وان انس ابن مالك عن رسول الله صلی الله علیه واله سیاتی قوم یعملون بالمعاصی ویقولون هی من عند الله فاذا رایتموهم قال ثلث مرات فکذبوهم وهمچنین احادیث اهلبیت علیهم السلام منقول است بسیار اند ای ابراهیم چند آیت ماول کر در قران ست این همه کفر و زندقه وضع نموده اید و چندین از آیات قرانی که خدای تعالی در قران تصریح فرموده واسناد افعال شر به بندگان نموده غافلید از انجمله خدای تعالی سرزنش میکنند کسانیرا که گفتند که اگر خدای تعالی خواستی مشرک نمیشدیم و شرک ما بخواست خداست چنانچه در قران مجید میفرماید که سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من شیء یعنی نزدیک باشد که بگویند انانکه مشرک شدند که اگر خواستی خدای تعالی ما شرک نمی اوردیم و نه پدران ما و هیچ چیزی بگفت او حرام نمی کردیم ای ابراهیم اگرچه این آیه سرزنش کفار است اما فی الحقیقت سرزنش شماست و شما با کفار شریکید درین اعتقاد و جای دیگر میفرماید که ومن یعمل سوء یجز به و جای دیگر میفرماید که الیوم تجزی کل نفس بما کسبت و در جای دیگر می فرماید که ولا یظلم ربك احدا و همچنین میفرماید وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و در جای دیگر میفرماید که وان لیس للانسان الا ما سعی و در جای دیگر میفرماید فویل للذین کفروا و در جای دیگر میفرماید که ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون و همچنین میفرماید که لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت

و در جای دیگر می فرماید که ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها و در جای دیگر
میفرماید که کل امرء بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون و در جای
دیگر میفرماید که من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید و در جای
دیگر واقع ست که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و همچنین میفرماید وما انا بظلام للعبید و در جای
دیگر میفرماید وما الله یرید ظلما للعباد وازین صریح تر فرموده که ولا یرضی لعباده الکفر و همچنین
تصریح فرموده وما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
یعنی هرچه میرسد بشما از حسنه انرا از خدا بدانید وانچه میرسد از سیئه آن از نفس شماست و اهرا بخدا نسبت
نکنید و جای دیگر فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن اساء فعلیها و امثال این
در قران بسیارست که خدای تعالی حواله باسناد معاصی و کفر بر بندگان فرموده شیطان گفت لاغوینهم
اجمعین اگر فعل عاصی فعل خدای تعالی بودی جائز نبودی که بفعل خود لعنت بر ابلیس کردی ان علیک
لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم آدم علیه السلام بود و گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر
لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین واگر موسی علیه السلام بود گفت رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی واگر یونس علیه السلام بود گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
ای ابراهیم جمله انبیا تو به تنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند اگر عصیان عاصی فعل او نبودی توبه چرا
بایستی کردن ابراهیم خجل یافته گفت ای حسنیه تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که باعتقاد تو جمله
انبیا معصوم اند و چون از ایشان جرم و معصیت واقع نشد چرا توبه و استغفار نمودند یحیی ابن
خالد برمکی بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمه اول را ثابت کردی و منع دلایل و حجج او نمودی که حالا
شروع در عدم عصمت انبیا میکنی اکثر علما و خلایق بخندیدند حسنیه گفت ای ابراهیم بحث این تو موافق
اداب نیست و دخل تو بی موقع ست درین مسئله نیز جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا
و قدر بدان ای ابراهیم آنچه مشرکان قریش بودند جمله جبری بودند و چون اسلام ظاهر شد طریق جبری
برطرف شد بعد از وفات حضرت رسول خدا علیه السلام و شهادت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
معاویه و یزید و باقی بنی امیه در زمان خود احیای معتقدات آن گروه کرده اند در اسلام و جبریان تابع
ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان میکنید ای ابراهیم بخدا سوگند که حضرت رسول علیه السلام
و اهلبیت عظام و اصحاب کرام برین اعتقاد نبوده اند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید فغان از خلایق برآمد
و جمله تحسین حسنیه کردند ابراهیم گفت اینهمه مسلم داشتیم از آیات قرانی و غیر آن اما چون اکثر تابعین

برین رفته اند وچنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیارست وتجویز نکرده اند که بنده شریک الله
تعالی باشد وازین شرک لازم می آید حالانکه الله تعالی قادرست بر قهر بنده واعلام او مثلاً اگر سلطان
والی گرداند شخصی را در بعضی بلاد وآن والی دران بلاد ظلم کند وغارت نماید مسلمانان را وسلطان را
ممکن باشد که بانچه غیر حق گرفته باشد باز ستاند واو را بقتل رساند چگونه لازم آید آنگاه شرکت با سلطان
وچون توان گفت که او شریک سلطان ست حسنیه گفت ای ابراهیم احکام الهی واحادیث حضرت رسالت
پناهی وجمیع دلایل عقلیه ونقلیه معطل وضایع میگذاری ونادیده وناشنیده می انگاری که بعضی از
تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی درباب عصمت انبیا بدانکه اعتقاد من در
حق انبیا واولیا چنانست که جمله معصوم اند ومطهر از جمیع معاصی ونیز واجبست که انبیا واولیا واوصیای
ایشان معصوم باشند از خطا وگناه وفراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت ووصایت
زیرا که ایشان امنای سِرّ خدا اند وچگونه جائز بود که در مقام انقیاد شیطان صادر شود که از ازلِ موجودات
والعدِ مخلوقات از جناب کبریائی ست پس اگر شیطان را نفسی نباشد در ایشان واگر از ایشان افعال
شیطان صادر شود طبایع از انقیاد ومتابعت ایشان متنفر گردد پس فائده بعثت انبیا که متابعت ورغبت
است مختل گردد باید که نبی ووصی اولی الا باشند از سائر امّت در تدبیرات وسائر کمالات واز منقصت
صوری ومعنوی منزّه باشند وآبا وامهات ایشان عیبی که سبب قدح فرزند باشد نباشد وطریق
علم نبوت بولایت نسبت باشخاص امّت مختلف ست وبعضی از کمال مناسبت صفات وفطرت محتاج
بمعجزه نشوند لیکن جمهور ناس احتیاج دارند ومعجزه امری را گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات
ومقارن دعوت نبوت بود بدان ای ابراهیم که کمال نشاء انسانی در علم مبداء ومعادست چنانچه در
مقتضای دلایل عقلی ونقلیست وعلمِ معاد حاصل نشود مگر به نقل واکثر نقلها بواسطه آنکه احتمال تاویل
دارد فائده تعین نکنند پس عنایت الهی اقتضا نمود که شخصی معصوم بر افعال واقوال واعتماد نبود یا مقصود الهی از
قول شارع ومقصود شارع باعلام نبی ووصی ثابت گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جائز بود که عصیان واقع شود
هرگاه که انبیا واولیا واوصیا مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی کذب بود پس احتمال دارد که چیزی که نبی و
امام گوید دروغ بود پس نماند امت را عفو منی واعتمادی بر قول نبی وامام وثابت شود عصمت امام بنقل
یا بطریق اعجاز باید که نبی وامام وامهات وآبای ایشان پاک باشند از دنات ورزالت مثل آنکه حایک وحجام
ومسرگین کش نباشند وباید که نبی وامام متصف نباشند بصفات ذمیمه مثل حقد وحسد وجهل وغلظت وبخل
وجبن وجنون وحرص بر دنیا وافعال دنیوی ومعلول بمرض نیز گرفتار نباشند بدانکه کذب قبیح امریست و

چنانکه خدای تعالی میفرماید واز جمیع نقایص منزه باشند وکذاب وعاشق پیشه نباشند یا ایها الذین امنوا
واتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجبست که امام افضل واعلم وازهد واورع
واتقی واسخا واشجع واقدم اهل زمان باشند عقلاً وشرعاً چنانچه مفضول بر فاضل وفصحت سمعاً چنانکه
مفضول محتاج بود بامام دیگر وتسلسل لازم مے آید وامام باید که از جمیع خلق مستغنی بود ودر علم منصوص
علیه بود یعنی من عند الله تعین شده باشد وهر امامیکه رعیت وامت او را نصب کنند وعزل ونصب بدست
امت باشد امامت را نشاید امامی باید که منصوب از خدا ورسول بود تا خلق از متابعت او گمراه نباشند
وامام باید که معصوم باشد چراکه غیر معصوم تواند بود که ظالم باشد وحضرت پروردگار میفرماید لاینال عهدی
الظلمین چون حسنیه سخن بدینجا رسانید لرزه بر اندام هارون افتاد چراکه او دعوی خلافت میکرد بغیر حق
وازین صفات یکی در وے موجود نبود ویحیی بن خالد برمکی دریافت روی با ابراهیم کرد وگفت ای ابراهیم گویا
حیات از تو مفارقت کرد چرا از کرسی زرین بزیر نیای ومذهب حسنیه اختیار نکنی ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی
درین آیه کریمه که صریح در قرآنست که خدای تعالی امر کرد آدم وحوا را وگفت یا ادم اسکن انت و
زوجك الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظلمین
ای حسنیه آنچه منهی بود بلاشک ایشان ازان خوردند وستمگار گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه حق تعالی
نهی نمود مرآدم را این نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیراکه نهی تحریمی آن باشد که آدم بارتکاب آن
مستحق عقوبت دنیا وعذاب آخرت گردد ونهی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن از فائده مصلحتی که دران
باشد از خود فایت کرده باشد اما بدان سبب مستحق ملامت دنیا وعذاب آخرت نگردند پس آدم علیه السلام
اگر ترک تناول ان درخت کردے مستحق زیادتی الطاف وثواب الهی شدی وچون ترک تناول آن نکرد
مستحق عذاب آخرت وعقاب ابدی نشده ابراهیم گفت اگر چنین بودی از ظالمان نبودی وخدای تعالی میفرماید
فتکونا من الظلمین حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شے بود در غیر موضع خود یعنی نهادن چیزے
بود نه در جای خود پس کردن چیزی در جای ناکردن وناکردن چیزے در جای کردن وضع شی در غیر
محل باشد پس سنتی که ترک کنند وضع شی در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی شدن وازان اجتناب ناکردن
همین حکم دارد پس ظلم باشد یا بمعنی کم کردن چنانکه در حق بوستان گفت لم تظلم منه شیئا یعنی
ازان میوه که هر سال می آورد هیچ کم نگردد پس معنی من الظلمین این باشد که یعنی ازان کسان باشند که
حظ النفس خود را از ثواب کم گردانیدند ابراهیم گفت ای حسنیه پس آدم وحوا چرا گفتند که ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین چون تو میگوئی که ایشان ترک مندوبی کردند

وگناه نبود حسنیه گفت ایشان اعتراف کردند بظلم نفس خود و بخشش خواستند و امرزش طلبیدند از خدای
دلیل بر گناه نبود زیرا که ظلم بمعنی نقصان ست و فوت منفعت که از ایشان شده و رحمت و غفران طلب
کردن عبادتیست که بدان مستحق ثواب خدای تعالی گردانند و این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند رسول
علیهم السلام فرموده است که لنا استغفر الله فی کل یوم سبعین مراة یعنی من در هر شبی هفتاد
بار استغفار میکنم پس رسول علیه السلام را هیچ گناهی نبود و دیگر الطاعت انبیا و اولیا آنست که طاعت بسیار خود را
اندک دانند و ترک ادب را گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ بشناسند و اگرچه از ایشان هیچ گناهی بوجود نیامده باشد از
برای تذلل و مسکنت خود را مجرم و خافی خوانند پس اعتراف بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار دلیل بر گناه
ایشان نبود ابراهیم گفت ای حسنیه چون آدم را عاصی و غاوی نتوان خواند که خدای تعالی پیغمبر باید و عصی
ادم ربه فغوی حسنیه گفت ای ابراهیم اکثر آیات قرانی بقول رسول خدا و اهلبیت و اصحاب کبار را دیاد ویل
است ولظاهر آن حکم نتوان کرد بدانکه عصیان مخالفت است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد در مندوبات
نیز باشد و در آداب نیز باشد اما مخالفت مندوبات و اداب مستحق عقاب و ملامت نباشد و غوایت در آیت
بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی جنبت و بی بهره ماندن ست یعنی مخالفت آن کرد که وی را ترک آن پیغمبر سود کم واز
ثواب آنچه داده بودیم بی بهره مانده و آن را ضایع کرد و لفظ غوایت در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای
حسنیه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه از بهشت بیرون کردند و بر زمین فرستادند حسنیه
گفت ای ابراهیم حق تعالی آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه پیغمبر باید انی جاعل فی
الارض خلیفة اگر آدم از آن درخت تناول نکردی وی را از بهشت بدر نکردی و بر زمین نه فرستادی از
برای خلافت زمین پس بیرون کردن از بهشت و برهنه کردن از عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب بکجی باشد
که بغیر رساند باستحقاق و اهانت بیرون کردن آدم علیه السلام بنابر مصلحتی بود چنانکه درویشی و رنجوری
بندوستند نه از برای عذاب ابراهیم گفت ای حسنیه در باب نوح علیه السلام چه گوی که او دعا کرد تا قومش را هلاک
ساختند بغرق و نوح علیه السلام پشیمان شد از آن دعا کردن پانصد سال و از آن کردن سیگر لیست و بعد از
گریه کردن بسیار وی را نوح نام کردند و پیش از آن نام وی عبد الاعلی بود چون حسنیه این سخن بشنید بخندید و
گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت خلاف قران ست که پیغمبر باید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
و قوم او بعد از این پانصد سال غرق شدند نام او نوح بود و کذب اول ثابت شد اما آنکه گفتی که پشیمان شد از
دعا کردن از دو حال بیرون نیست اگر قوم نوح مسلمان بودند و نوح علیه السلام دعا کرد تا ایشان غرق
شدند این خود کفر عظیم ست که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم طوفان گیرد و چندین مسلمانان هلاک شوند

واگر کافر بودند نشاید که بنوح ندامت خورد بر بلاکت دشمنان خدا و رسول خدا چنانکه خدای تعالی در حق آدم
واو علیهم السلام فرموده ان الله اصطفی آدم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین حسینیه گفت
ای ابراهیم حقیقت مذهب باین مزخرفات ثابت نمیشود واین مهملات را بسیار از غیر تو هم شنیده ام بدانکه
بنی امیه واتباع ایشان بلکه از انها که قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت شده بودند بظلم و
تعدی با آنکه ایشانرا از هیچ امر استحقاق آن نبود واکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسادها بظهور می آمد و
بر مسائل دین جاهل و بر احکام فرقانی غافل بودند و بعضی اوقات جنب امامت خلایق میکردند و بار قطع
رکعات کرده اظهار جنابت میکردند و بعضی اوقات مست و بیهوش امامت میکردند و نماز صبح را چهار رکعت
میگذاردند و مثل این افعال که اگر جمیع قبایح ایشان را التعداد نمایم موجب ملالت خلایق گردد و چون بعضی
اهلبیت با جماعتی از اصحاب کرام که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را فضیحت و ملامت میکردند واکثر
خلایق ایشانرا سرزنش مینمودند و از برای دفع ملامت خود و اتباع خود این کفر و زندقه را بخدا و رسول نسبت
میکردند و جمیع انبیا که معصوم و مطهر اند هر یک را بمعصیت و ذلتی و خطای و جفائی متهم کردند و بظاهر قران عمل کرده
بر صحت تاویل فاسد حدیثها وضع کرده اند و عقل را میزان نقل نهاده اند و جمیع آیات قرانی بر طبق حدیث موضوعه تاویل
کرده اند چون مهارت دفع شنیعه نداشتند طلب علوم نمیکردند بتقلیدی یا مثل آن قناعت میکردند و قوت
دم زدن و تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل و رضای خدای تعالی بسر می بردند و بعضی بترغیب جاه نا پایدار
و حکومت چند روزه بی اعتبار ثواب ابدی و عقاب سرمدی را منظر در نیاوردند و بعد از رسول علیه السلام بصد سال و
دویست سال مذهب وضع کردند و مقلدان بنای دین و ملت بر آن نهادند و بطریق انصاف در تتبع
و طلب حق نمودند و بدین تقلید قناعت نمودند انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم لمهتدون
حق تعالی در جواب آنها و بحقیقت بشما گفته انتم وآباءکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند
و از سر انصاف تفحص حق از باطل نکردند که مذهب دیگر چیست و چه میگویند تا طریق موازنه میان اقوال
کنند و بنظر شافی و عقل کافی طریق حق اختیار کنند و معهذا هر یکی دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی
کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که یکی ازین مذهبها ناجی باشد و باقی در نار و دلیل
برین اشاره از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله ستفترق امتی علی ثلث
وسبعین فرقة واحدة منها ناجية وباقية فی النار یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود که زود باشد
که امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یک فرقه از انجمله ناجی باشد و باقی در آتش دوزخ بعضی از اصحاب
گفتند یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدام است فرمود آنچه که ما و اهل بیت ما بگروند و این فرقه اثنا عشریه

چنانچه مخبر صادق خبر داده مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا
غَرِقَ بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق اند و جمیع اصحاب حضرت رسول علیه السلام
نه معتزلی بودند نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی بلا شک فرقه ناجیه آن طائفه اند که پیروی رسول و
اهل بیت او کنند جهت آنکه در مسائل اصول معتقد ایشان جمیع مذاهب اند و هیچ فرقه از فرق جزم نکرده اند که
که ناجی اند الا این طائفه که پیرو اهلبیت اند علیهم السلام بدان ای ابراهیم که مرا از قبول و تحمل اینها باکی نیست و خائف
نیستم و بحیات پنجروزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم و امر و نهی صریح تر و روشن تر بیان میکنم که بر خلیفه
زمان ظاهر گردد و آنچه به شما میگویند قبل از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر الله
تعالی است و بنده را اختیاری نیست و از آن جمله میخواهند که صلاح و قبایح اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله
کرده اند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک و اینها و آزار سیدة النساء العالمین و زهر دادن جگر گوشه رسول
خدا امام حسن ابن علی علیهما السلام و قتل سید شهید شباب اهل الجنة یعنی حسین ابن علی علیهم السلام و اولاد و احفاد
و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول و محاربات با ابن عم و وصی رسول الله و اخراج ابوذر غفاری و ایذای
عبد الله مسعود و سوختن مصحف حضرت فاطمه و قتل عمار یاسر و چندین از صحابه کبار و منجنیق و سنگ انداختن
بر در کعبه و خراب کردن کعبه و قتل مسلمانان در مدینه رسول علیه السلام کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول بقتل
رسانیدن و چندین هزار بدعت از ایشان و فساد و ظلم بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آنها
قاصر است ازین جهت اصحاب کبار و مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را ملامت میکردند و بلعن خفی و جلی نوازش میفرمودند و بر افعال قبیحه ایشان طعن میکردند
و تخویف از خدا و رسول خدا و عدالت و نکال او می نمودند ایشان از برای رفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه
افعال و کردار شیخین و یا خلفای بنی امیه و دفع سطوت و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه کفر و بدع ایشان معتقدات
و بدعتها وضع کردند و گفته اند که بنده فاعل فعل خود نیست جمله فعل الله تعالی ست و خدای تعالی همچنین
خواسته و اینچنین تقدیر کرده در ازل و بسبب این معصیتها اسناد بر انبیا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق
و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی نمودید و متابعت آن گروه را و اگر کسی گوید که عصمت
در نبوت و امامت شرط است بدلایل عقلی و نقلی بمقتضای آیه کریمه وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ
فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
یعنی خدای تعالی ابراهیم را گفت که من ترا امام گردانم و ابراهیم دعا کرد و گفت که از ذریت من هر که
لایق باشد امام گردان الله تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است بظالمان

نمیسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نموده و ظالم بر دو قسمست ظالم النفس خود و ظالم غیر و هر که این هر دو ظلم از و
منتفی بود معصوم باشد پس عصمت در امام شرط بود بمقتضای این آیه که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ شرک نوعی
کننده لایق امامت نباشد اگر کسی گوید یا برین اعتقاد بود و یرا رافضی خوانید و قتل او واجب دانید و پیروی نمیکنید
سنت معاویه را و خود را به پیروی پیغمبر و اسم سنی اشتهار دارید و جمیع انبیا را در میان فجار و فساق . . می آورید
و اگر کسی برین اعتقاد نبوده باشد تکفیر وی میکنید چون حسنیه را آتش محبت اهل بیت مشتعل شده بود و بر مسند فصاحت
و بلاغت نشسته بود لاینقطع در مذهب مخالفان عصمت و طهارت اقامت دلیل می نمود بار و ان و اتباع
او لرزه بر اعضا افتاده و از قبایح افعال نا شایسته خود سر ها بزیر افگنده متحیر بماندند علما را قوت نطق نبود
ابراهیم گفت ای حسنیه خوش عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع و تعریض در میدان وقاحت میدوانی و
صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول علیه السلام بر همه کس لازم و متحتمست و
درین باب کسی را با تو نزاع نیست فاما محبت اصحاب کبار و خلفای عالی مقدار که جانشین سید ابرار بودند بر همه کس واجبست
و در خلافت ایشان اجماعست خصوصا ابوبکر و عمر که همخوابه و صجیعه حضرت رسول خدا اند و از اهل بیت و صحابه هیچکس را
این مرتبه حاصل نشده که ایشان در حرم پیغمبر مدفونند حسنیه گفت ای ابراهیم خدا لب و دندان ترا ابریزانا د دلیل بر افضلیت
ایشان میگوی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و عناد خود ایشان را ثابت میکنی ای جاهل ترین خلایق
ایشان را و را ان حرم شریف که حکم کرد که دفن کنند حالانکه حضرت پروردگار منع کرد ایشان را و دیگران را از خلایق که
داخل نشوند در حرم حضرت پیغمبر علیه السلام مگر باذن حضرت پیغمبر و این نص صریحست که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانهای
رسول خدا مگر آنکه اذن حاصل کنید و رخصت دهد شما را از برای دخول ای ابراهیم هرگاه که خدای تعالی دخول
و عبور از ان حریم شریف منع کرد که ایشان را رخصت داد که در انجا مدفون باشند و اگر در طریق و اخبار شما واقع
است که ایشانرا بامر الهی یا بوصیت حضرت رسالت پناهی گذاشته اند بنما و بگو که در کجا واقع شده اگر گوی که
اهل بیت رسول اذن داده اند دروغ گفته باشی چرا که بر جمیع خلایق که درین مجلس عالی حاضرند بر ایشان ثابت
است که اهلبیت و سائر بنی هاشم حشمت نمودند و شمشیر ها برهنه کرده اند دران روز که عمر و عایشه میخواستند که ابوبکر را در
حرم رسول خدا دفن کنند زبیر و سائر بنی هاشم بر گرد حرم رسول خدا آغاز حرب و جدال میکردند تا آنکه عباس رفت نجدمت
امیر المومنین علی علیه السلام و گفت یا علی اگر امروز بنی هاشم را باز نداری ازین معامله که روی نموده است خونها
ریخته شود و فتنه خوابیده بیدار گردد حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام خود بیرون آمده بانگ بر بنی هاشم
زد و گفت والله العظیم که من شمشیر از نیام بر نیارم و منازعت نکنم با این طایفه و من مامورم از جانب خدا و رسول خدا که صبر

کنیم وقرار گیرم تحمل ایذاء وجفای ایشان نمائیم تا آنکه حق بر مرکز خود قرار گیرد و هرگاه چنین باشد دمن ایشان را
دفع نکنم شما بلاشک کشته میشوید وشما اندک مردمی بیش نیستید صبر کنید وبگذارید که دفن کنند این ظالمان آن
غاوی را حال آنکه نخواهند گذاشت ملائکه نقاله آن مرتد را درین مقام شریف بنی هاشم چون از حضرت امیرالمومنین
علی علیه السلام این حکایت بشنیدند دست از جنگ باز داشتند وهر یک بجائی خود رفتند ای ابراهیم این ظلم کفر محض ست
مخالف امر الهی وغصب حرم حضرت رسالت پناهی صلی الله وآله علیه السلام از فضائل ابوبکر وعمر بیشماری ای
ابراهیم نه ابوبکر وعمر وحمزه وعباس و دیگر اکثر صحابه را درها بود بسوی مسجد رسول خدا علیه السلام که هر یک از در خود
آمد وشد حضرت رسول صلی الله علیه وآله کردندے امر الهی در رسید که درها را جمله بگل فرو گیرند الا در علی ابن
ابیطالب علیه السلام و درین باب هیچکس را اختلافی نیست عباس رضی الله آمد وگفت یا رسول الله من عم توام وعلی
ابن عم تو در عم خود را مسدود میکنی و باب ابن عم وامیگذاری پیغمبر علیه السلام تبسم کرده فرمود که این از جانب خدا ئیتعالی
است نه از من عباس چون بشنید ساکت شد واین بر جمیع خلایق ثابت ست اگر فضائل بیان کنی این را بیان کن
که علی علیه السلام را ثابت ست ابراهیم منفعل شده سر در زیر افگند شافعی سر بر آورده گفت ای حسنیه آنچه از اخبار بما
رسیده اینست که عائشه وحفصه آن موضع را بمهر خود گرفته بودند که پدران خود را در الموضع دفن نمودند حسنیه بخندید
وگفت ای ابله مگر قران نخوانده ونشنیده که حضرت پروردگار میفرماید که یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی آتیت اجورهن واین از جمله مخصوصات آنحضرت ست مامور بود بانکه قبل از دخول مهر زوجات را ادا
وبعد دخول کنند واین نص صریحیست که ایشان را هیچ حقی بر حضرت پیغمبر علیه السلام نبوده واگر بودی در اخبار وآثار مذکور
بودی شافعی منفعل شد وابو یوسف سر برداشت وگفت ای حسنیه آنچه بما رسیده اینست که عائشه وحفصه بمیراث
خود گرفته بودند از ثمنی که ایشان را بود حسنیه گفت ای ضال ومضل وای گمراه چون از برای حضرت سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها السلام که نور دیده رسول خدا علیه السلام بود او را از پدر بزرگوار خود میراث نبوده که چون حضرت فاطمه
علیها السلام دعوی نمود که فدک ملک وحق من ست ابوبکر گفت که فدک در تصرف تو بود بطریق طعمه و رسول را میراث
نبود پیغمبر علیه السلام فرمود که نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکنا فهو صدقة یعنی ما
گروه پیغمبرانیم آنچه از ما بماند صدقه است وهیچکس از صحابه ناقل این حدیث نیست مگر ابوبکر وعائشه وحفصه ای ابو یوسف
درین باب سخن بسیارست عقلاً وشرعاً منع میراث ثابت ست الحال بگو که چون برای حضرت فاطمه علیها السلام میراث
نبود از برای عائشه وحفصه از کجا شد ابو یوسف نیز سر در زیر افگند حسنیه گفت ای ابو یوسف ازین سخن درگذشتم
وسلم داشتم این سخن ترا که عائشه وحفصه حرم رسول را بمیراث خود گرفته پدران خود را آنجا دفن کردند ودرین مسئله
نیز عمل بمذهب شما کنیم بدانکه چون پیغمبر صلی الله علیه وآله از دار فنا بدار البقا رحلت فرمودند نه زن در حباله

زوجیت آنحضرت بودند و یک دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها و یک عم که عباس بود هرگاه آن خانه را قسمت کنیم بمذهب شما که خلاف رسول و اهلبیت است نصف و ربع آن نصف دیگر بحضرت فاطمه علیها السلام و عباس که عم پیغمبر است میرسد پس باقی با ثمن دیگر آنخانه را قسمت کنیم میان نه زن، بدو زن که عایشه و حفصه اند شاید که یکوجب زمین بدیشان رسد یا نرسد ابو یوسف سر در زیر افکند و یاران خندیدن آغاز نمود و روی بیاران کرد و گفت ای یاران من ندیدم مثل این کنیز محقق و مدقق حسنیه گفت ای معاندان بی شرم با آنکه شما علمای بر قضایایی که واقع شده و ظلمهایی که از ابوبکر و عمر صادر شده و از آنچه از عایشه بظهور آمده از آنکه در حال حیات رسول صلی الله علیه و آله چند مرتبه مخالفت رسول خدا نموده و سر رسول خدا با اتفاق حفصه فاش کرده و اگر از روی انصاف نظر کنید و سوره تحریم بخوانید بر شما روشن گردد که عایشه و حفصه پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را آراسته از خانه بیرون آمد و باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان صحابه لشکر جمع کرده متوجه بصره شد و در آنجا با امام بحق و خلیفه مطلق رسول خدا محاربه نموده از بگذر عداوتی که در حال حیات رسول خدا با اهل بیت او داشت احکام الهی را معطل گذاشته و نادیده و ناشنیده انگاشته چنانکه خدای تعالی میفرماید وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة واتین الزکوة واطعن الله ورسوله و همچنین میفرماید یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفقند که حضرت رسول علیه السلام فرموده که یا علی حربک حربی وسلمک سلمی آن کافران ملعون ناپاک دین و منافقان مطعون آن عدو خدا و رسول با علی ابن ابیطالب علیه السلام مخالفت نمودند و بی سببی و بی جهتی چندین هزار مخلوق را بقتل رسانیدند ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف ابوبکر و عمر مرتکب خلافت شدند باتفاق چند فاسق که منافقان صحابه بودند و بزعم شما امام بودند و علی بن ابیطالب علیه السلام وصی و برادر و خلیفه و داماد آنحضرت و امام جمیع خلایق از جن و انس بود بحکم الهی و نص حضرت رسالتپناهی باجماع امت است و خلافت او غایت ما فی الباب شما که مخالفید آنحضرت را خلیفه چهارم میدانید و عالم و اشجع و اتقی و اورع و اقرب و اسخی و ازکی اعتقاد دارید و خدای تعالی بر عصمت و طهارت او گواهی داده و آیه تطهیر در باب دیگران و جمیع اهل بیت است باتفاق صحابه کبار و دین دارد که رسول خدا در فضائل ایشان مبالغات فرموده و بزعم شما که مخالفید مثل سلمان و ابوذر غفاری و مقداد و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و خالد بن سعید العاص و جابر انصاری و سعد بن عباده و قیس بن سعد و ابی بن کعب و مالک اشتر نخعی و ابو ایوب انصاری و محمد بن ابی بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین سند است و همچنین نصف امت که پیرو اهل بیت اند متفق اند بر آنکه ابوبکر و عمر و عثمان منافقان بودند در حال

حیات رسول خدا علیه السلام و بعد از وفات کافر شدند و کافر از دنیا رفتند و بعد از آن با اهل بیت او
بهمان طریق پیش آمدند پس ای ابراهیم علی بن ابیطالب علیه السلام که باتفاق موافق و مخالف خلیفه خدا بود و
وصی رسول و امام خلایق بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را آراسته از خانه بیرون و لشکر کشیده
با امام بحق محاربه نماید باتفاق جمیع اهل اسلام ملعونه و کافره است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حسنیه
شرم دار اگر چنانچه کسی در خواب ببیند که قدم رسول بخانه او رسیده باشد آن کس را امید مغفرتست و دیگر
حضرت رسول علیه السلام فرموده که هر کس مس جلد من کرده باشد آتش دوزخ بر وی حرام گردد و عایشه و حفصه
سالهای دراز همخوابه و مدخوله رسول خدا بوده باشند تو چگونه حکم بر کفر ایشان کنی و چگونه در دوزخ باشند
حسنیه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن و ملازمت و مخالطت رسول خدا موجب غفران و خلاصی از نیران
کسی خواهد بود که بدل و زبان با و ایمان آورده باشد و بر رسول و اهلبیت او منافق نبود و کفر و نفاق را
جمع کرده بعد از رسول علیه السلام با اهلبیت او اینهمه فضیحت نکند ای ابراهیم نوح علیه السلام شیخ المرسلین
بود و پیغمبر اولو العزم و لوط علیه السلام نیز مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار را زنان منافق بودند و این هر دو زن
ازین هر دو پیغمبران علیهم السلام فرزندان داشتند عایشه و حفصه فرزندان نداشتند و زن نوح را والعه
نام بود و زن لوط را واهله و واعله نیز میگفتند و از ایشان زنا و فجور واقع نشده و باتفاق گناه ایشان این بود
که سر شوهران خویش فاش کردندی و بقوم خود خبر دادندی چنانچه حضرت پروردگار در قران مجید میفرماید
ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا
الصَّالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ مضمون
مدلول این آیه کریمه آنست که زن نوح و زن لوط که تحت زوجیت این دو بنده صالح بودند و از ایشان خیانت
بظهور رسیده خداوند تعالی بطریق تمثیل میفرماید که آن دو پیغمبر بزرگوار بفریاد ایشان نرسند و شفاعت
ایشان نکنند و گویند ایشان را یعنی این دو زن را که در دوزخ شوید با کافران دیگر ای ابراهیم باین
مزخرفات و مهملات امر نبوت و خلافت و امامت را ضایع نتوان کرد این فضایح از زن نوح و اقبح
از زن لوط کجا واقع شده که بعد از رسول خدا پدران خود در الظلم و التعدی در حرم رسول خدا دفن کنند و بعد
از آن خود را آراسته و بر شتر سوار شده و لشکرها کشیده با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم وی بی سببی محاربه
نماید و چندین هزار مومن و منافق کشته شوند و بعد از آن بر شتر سوار شده رجال مدینه را در پیش انداخته باتفاق
بعضی از منافقان بنی امیه صندوق امام حسن علیه السلام را تیرباران کنند و نگذارد که نور دیده رسول خدا
و جگر گوشه علی مرتضی و سرور سینه حضرت سیدة النساء را در خانه جدش دفن کنند چنانچه حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید تجملت تبغلت وان عشت تفیلت + لک التسع من الثمن فغی
کل تطعمت یعنی بر شتر سوار شدی و با امام بحق و خلیفه مطلق و ولی خدا محاربه کردی و فرزند رسول خدا
را تیرباران کردی و اگر زنده می بودی بر فیل هم سوار میشدی و ترا در میانهٔ نُه زن تسعی از ثمن میرسید در
حق جمیع الشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی ای ابراهیم هر که در کفر عائیشه مضایقه کند بلا شک اقرار
بخدا و رسول و حشر و نشر نکرده و در کفر انکس هیچ شک نبود ای ابراهیم بر حقیقت عائیشه اطلاع یافتی و دانستی
که مدفون بودن ابوبکر و عمر در حرم رسول خدا محض ظلم و عناد و کفر و فساد ست دلیل دیگر بیار آنچه داری ابراهیم
گفت ای حسنیه حضرت خداوند جل و علا در آیه غار ابوبکر را صاحب رسول خوانده و او ازان فضائلها حاصل ست حسنیه
گفت ای ابراهیم بخدا که ابوبکر را هیچ فضیلتے و منزلتی از آیهٔ غار حاصل نیست بلکه از ظاهر آن فضیحت و عدم
ایمان وی بر رسول ثابت ست بیان فرمای که آن فضایل کدام ست ابراهیم گفت کلام مجید برین ناطق
است الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها اول
همراهی وے با رسول علیه السلام که اگر کسی را بیشتر از وی دوست داشتی او را بردی تا انیس و جلیس وی
بودی فضیلت دوم آنکه خدای تعالی او را صاحب رسول خواند سوم آنکه خدا و رسول او را محزون نتوانستند
دید و از خوف و حزن او گفتند و لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم آنکه ان الله معنا بلفظ جمع گفت
یعنی خدا با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول و ابوبکر بود ای حسنیه این کمال و نهایتست که از یک آیه
ابوبکر را حاصل ست چگوئی درین فضایل حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه فضایل که
بدینها چشم عوام پوشند و آنهای که ایشانرا دیده بصیرت و عقل کامل بود بدین فضایل از راه نروند و
بدین مناقب کسی افضل امت نگویند و بر معصومان خاندان مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان
کردی که رسول علیه السلام ابوبکر را برای آن با خود برد که او را از همه دوست تر میداشت والله که غلط گفتی
و آنهای که برین اعتقاد کردند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل علیه السلام آمد و رسول خدا را خبر کرد که امشب کفار بقصد
قتل تو می آیند باید که امر کنی که هیچیک از صحابه تو بیرون نیاید و امر الهی چنانست که علی ابن ابیطالب علیه السلام
که برادر با جان برابر تست بجای خود بخوابانی که کسی که جان خود را برای تو فدا میکند اوست و خود متوجه فلان غار
شوی با شرائط چندی که مشهور ست چون آن شب نزدیک شد رسول خدا اصحابه را طلبید و امر کرد که امشب هیچیک
از صحابه و احباب من باید که از خانه بیرون نیاید که خدائیتعالی را درین مصلحتی ست جمله متوجه خانها
شدند بامر حضرت رسول علیه السلام بعد از ان برادر خود و وصی خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ

یافته که تو بجای من بخوابی تا من محروس و محفوظ بمانم و ازین شهر بمدینه فرار نمایم و بفلان غار بروم این
سخن اصلا بر حضرت امیر المومنین علیه السلام گران نیامده و از روی محبت و اخلاص گفت که هزار جان من
فدای حکم الهی و حضرت رسالت پناهی باد و با وجود صغر سن خائف و هراسان نشد پس رسول خدا او را در بر گرفت
و روی او ببوسید و گریه بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخدای می سپارم و وی را بجای خود بخوابانید و برفت
چون پاره راه رفته بود دید که شخصی از برابر آنحضرت می آید توقف کرد چون نزدیک رسید دید که ابوبکر است
گفت ای ابوبکر من حکم خدا بشما رسانیدم و گفتم که امشب از خانهای خود بیرون نیائید چرا مخالفت امر
الهی کردی ابوبکر گفت یا رسول الله دلم از برای تو خائف و هراسان بود نتوانستم که در خانه خود قرار
گیرم پیغمبر علیه السلام متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را با خود بغار ببرد در ساعت جبرئیل علیه السلام
در رسید و گفت یا رسول الله بخدا که اگر او را بگذاری همین ساعت کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا
بقتل رسانند پیغمبر علیه السلام بالضرورت او را با خود ببرد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر مخالفت حکم خدا و رسول
نموده از خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان کردم باجماع امت ست که پیغمبر علیه السلام بالضرورت او را
با خود ببرد که مبادا بدست کفار گرفتار شود و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از نفاق ابوبکر و
یارانش رسول خود را خبر داده بود بعد از رسول واقع شدنی بود نسبت به اهل بیت او بظهور آمد و چون پیغمبر علیه
السلام از وی ایمن نبود بضرورت تمام او را با خود ببرد و آیه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
و چندین آیات دیگر در نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم رسول علیه السلام از انیس و جلیس مستغنی بود
و انیس آنحضرت پروردگار بود و جلیس و انیس او جبرئیل علیه السلام بود و جنود الم تروها شاهد این معنی ست
ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا او را مصاحب رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را هیچ فضیلتی و شرفی حاصل
نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری از رسول علیه السلام نکرده و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرده
و از هیچ رهگذر اعانت رسول علیه السلام نتوانست نمود و اگر میکرد چنانکه از دیگر اصحاب در تواریخ و قصص
مذکور ست از وی نیز بودی و در قرآن نیز صحیح واقع شده که کافر را با مومن صحبت و کافر را مصاحب مومن
خوانده چنانچه میفرماید که قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سوّیک رجلا دیگر آنکه زن نوح کافره بوده و همچنین زن لوط کافره بود و ایشان را
با نوح و لوط صحبت بود و خر را نیز مصاحب خوانند و این میان عرب مثل شده است که بئس صاحب
الحمار یعنی بد مصاحب ست خر و سگ اصحاب کهف نیز مصاحب ایشان بود در غار پس ابوبکر را
ازین چه حاصل شده باشد که با دل پر نفاق با رسول خدا علیه السلام همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلته

لاتحزن شمردی یعنی پیغمبر از غایت شفقت و مهربانی گفت که غمگین مباش ای ابراهیم حزن ابوبکر در انحال
که با رسول بود از غایت خوف و بیدلی طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ نمیگفت حسنیه گفت
ای ابراهیم اگر خوف و حزن ابوبکر طاعت بود پس حضرت او را از طاعت منع کرده باشد و از حزن منع
فرموده نعوذ بالله من هذه الاعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع کرده باشد و اگر حزن او معصیت
بود و خوف و بیم او از سستی اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول بود پس او را با معصیت ازین همراهی چه
فضیلت حاصل شده باشد و لاتحزن او را چه نتیجه دهد بدانکه پیغمبر علیه السلام طالب طاعتست نه معصیت و
مانع و ناهی معصیت ست نه طاعت ای ابراهیم حزن ابوبکر دال ست بر قلت صبر و عدم رضای او بر
قضا و قدر خدای تعالی و پیغمبر که او را اصلاً اقرار و اعتقاد بر قول پیغمبر نبوده چراکه در محل رفتن بغار حضرت
رسول علیه السلام خبر باو داده بود که من بحکم خدا متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ خواهیم بود از
شر اعادی و از کفار المی و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگوئید که ابی بکر انیس و جلیس پیغمبر
بود و او از غایت محبت با خود بغار برد پس چون بود که ابوبکر ندانست که پیغمبر علیه السلام جهت استخلاص بحکم
الهی بغار رفت که آن همه جزع و فزع نمود و نزدیک بود که پیغمبر علیه السلام در دست اعدا گرفتار شود بلکه
غرضش از جزع نمودن آن بود که کفار مطلع شوند خامیش آنکه امر الهی نبود که کسی همراه برود و خدای تعالی حافظ و ناصر
رسول علیه السلام بود ای ابراهیم اگر ابوبکر را به پیغمبر ایمان بودی خدا را و اندیشهٔ که مار بر پای او نیش زند
و خدا او را از زخم مار نگاه داشتی چنانکه پیغمبر خود را از شر کفار نگاهداشت با آنکه جمع کثیر آمدند و گرد اگرد غار
گردیدند و علامات پای حضرت را بدر غار رسانیده بودند و دیدند و با وجود این خدای تعالی از شر
اعادی نگاهداشت ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که حضرت رسول بابی گفت که ان الله معنا یعنی خدای تعالی
حافظ و ناصر ماست غرض حضرت آن بود که حافظ و ناصر من ست بر تقدیری که شامل حال ابوبکر هم بوده
باشد او را چه فضیلت حاصل ست چراکه در قرآن تصریح فرموده و ما یکون من نجوی ثلث الا هو
رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم بدان ای
ابراهیم که خدای تعالی میفرماید که نباشد از راز گوینده الا سه کس مگر آنکه خدای تعالی چهارم ایشانست
و نیست پنج کس مگر خدا ششم ایشانست و نه کمتر ازین و نه بیشتر که خدای تعالی با ایشانست و این آیه
شامل حال جمیع کفار است و یهود و ترسی و مؤمن و منافق و غیره هم هست پس ابوبکر و محبان او را ازین چه حاصل
ای ابراهیم مثلاً شخصی را حیوانی باشد اسپ و شتر یا حمار و از خوف دزدان یا حرامیان پناه بخانه یا وادی
برد و گوید که خدای با ماست و ما را نگاه خواهد داشت درین منزل یا درین وادی یعنی مراد حیوانی که

با ماست آیا حیوان را چه فضیلت حاصل شود ازین سخنی که او گفته چون حسنیه سخن بدینجا رسانید
هارون بسیار بخندید با آنکه تعصب تمام داشت و با اهلبیت در مقام عداوت و نفاق بود خدا تعالی
او را بر حسنیه چنان مهربان کرده بود که اگر خوف طعن مردم نبودی و منصب خلافت و سلطنت و تجبر و تکبر
مانع نشدی برخاستی و گرد حسنیه بگردیدی و دست و پای او بوسیدے دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم
متوجه باش که مطاعن ابوبکر در آیه غار بیشمار ست و از همه رسواتر و بی بهره تر از ایمان بودن ابوبکر این
آیه است که فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ این خود راجع ست به پیغمبر علیه السلام ضمیر واحد مذکر مجرد
است و این دال ست بر آنکه انزال سکینه بر ابوبکر نشد و او ازین بی نصیب ست و اگر بر او انزال شدے
فانزل الله سکینته علیهما با لیستی بجای واحد مذکر ضمیر تثنیه مذکر متصل بالیستی واللّٰه که این دال ست
بر کفر و عدم ایمان او جهة آنکه اللّٰه تعالی در دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسالت پناه صلی
اللّٰه علیه و آله انزال سکینه فرموده اول درین آیه غار که گذشت و دیگر در غزای حُنین چون لشکر اسلام
شکسته شدند و ابی بکر و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند و رسول علیه السلام را در میان کفار گذاشتند
الا حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و نه تا و نه کس دیگر از احبار رسول علیه السلام و مومنان
صحابه که فرار ننمودند و در ملازمت امیر المومنین پای همت و مردانگی در میدان قتال و جدال محکم کرده بودند
و از سر جان گذشته غزاوات را بتقدیم رسانیدند اللّٰه تعالی در حق ایشان فرموده لَقَدْ نَصَرَكُمُ
اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ای ابراهیم چون روز حنین
با رسول علیه السلام همراه بودند انزال سکینه بر رسول و بر مومنان شده و در غار چون بغیر از ابوبکر دیگر از
مومنان همراه نبوده فرمود فانزل اللّٰه سکینته علیه و ابوبکر را دیگر نفرمود مطلقا و اگر فی الحقیقت ابوبکر را ایمان
بخدا و رسول بودی بالیستی بجای ضمیر واحد ضمیر تثنیه بودے و علیهما گفتی ای ابراهیم چون تزلزل در غار خطا و
معصیت بوده باشد عدم سکینه مقوی آن پس او را از آیه غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وے
ثابت ست ای ابراهیم این نوع فضیلتی و منقبتی را که از و کفر ثابت میشود نقل میکنی دیگر فضائل که
نقل میکنید مثل اینست که این نوع مزخرفات را در رشته کشیده اید و در لباس فضائل در نظر اهل عالم
جلوه میدهید و احادیث موضوعه خویش در زبان خلایق انداخته اید و افضلیت و جمیع فساق و فساد و فجار
بلکه اشد کفار را بر خصوصیات معصومان خاندان ثابت میکنید و علی ابن ابیطالب علیه السلام که جان
فدای حضرت رسول علیه السلام کرده و بجای آنحضرت خوابیده تا کفار وی را بجای رسول علیه السلام بقتل

رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده بجمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من بر دوی شما برادری کرده داده ام هیچ یکی از شما جان فدای برادر خود میکنید گویند که هیچیک از ملائکه جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و به بینید علی ابن ابیطالب علیه السلام را که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه گروه گروه بامر رب العزت فرود مے آمدند و زیارت علی ابن ابیطالب علیه السلام میکردند و صلوة بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند و امر الهی نافذ شده که جبرئیل و میکائیل یکی بر بالای سر و دیگر در پائین پا علی علیه السلام ساکن شوند و حفظ وی نمایند و از شر کفار و اعادی نگاهدارند و این آیه در آن شب در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ الی آخر آیه و این در کتب شما مسطور است و در جمیع تفاسیر شما مکتوب چرا اظهار این نمیکنید و این فضائل را بیان و عیان نمیسازید و در شب غار امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بر جای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و جان فدای او کرد و بجان خود حمایت وی کرد و در فراش وی خلیفه و قایم مقام او بود و جمعی کثیر از اہل حرم و اسباب ایشان و شتر و گوسفند تنها از مکه معظمه بیرون آورده بمدینه طیبه رسانید و گروه گروه بقصد قتل و غارت بیرون آمده سر راه ایشان میگرفتند و هیچکس را یارای آن نبود که رشته تاری از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت بمدینه پیش رسول خدا رسانید و اگر کسی را مهاجر گویند بدین فضائل و خصایل توان گفت پس چون علی ابن ابیطالب علیه السلام در فراش حضرت رسول علیه السلام قائم مقام او بود و بر سر اہل و عیال در رسانیدن ایشان بمدینه قائم مقام او بود پس چرا بعد از رسول علیه السلام خلیفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابوبکر با رسول علیه السلام در غار بود تا حضرت متوجه بمدینه شد صحیح نیست که گویند او از مهاجر است جهته آنکه الله تعالی فرمود که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بدانکه هجرت رسول علیه السلام بحضرت الله تعالی بود و هجرت مومنان بحضرت علیه السلام و هر کس که هجرت کند برسول علیه السلام باید که هجرت او بعد از هجرت رسول علیه السلام بود چون ابوبکر با رسول از مکه بیرون رفت جائز نیست که شریک رسول علیه السلام بود در خدمت او در هجرت از برای آنکه ابوبکر نوکر او بود و ملازم و متعبد بود برسول علیه السلام و واسطه بود میانه او و الله تعالی و رسول متعبد بود بالله تعالی بے واسطه و چون ابی بکر متعبد بود برسول جائز نیست که شریک رسول بوده باشد در هجرت و هجرت او برسول متحقق نشود الا بعد از هجرت رسول علیه السلام و اگر کسی قبل از و هجرت نموده باشد باو صادق نیست که گویند او مهاجر است چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون وزیر خود یحیی را

طلبید و گفت ای یحیی حسنیه هیچ تقصیر نکرده در اثبات دلیل امامت ابن عم رسول علیه السلام ای
یحیی اگر حسنیه بر طریق امامی بود هر آئینه او را بنکاح خود در آوردمی یحیی گفت ای هارون او بهر
طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام از فرایض ست بعد از ان هارون بانگ بر ابراهیم زد که ای
ابراهیم حقیقت مسئله قضا و قدر بر من ظاهر شده چگوئی در باب کلام الله و حدوث و قدم ان و میخواهم که حقیقت
این مسئله نیز بر من روشن شود ابراهیم از شرمندگی یارای حرف زدن نداشت یحیی گفت ای ابراهیم
چرا نمیگوئی که کلام الله قدیم ست یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما درین مسئله چنانست که کلام الله قدیم
است چرا که کلام غیر حروف و اصوات نیست و صفات کلام خداست و قایم ست بذات خدا و ذات و
صفات وی قدیم اند و این حروف مکتوب که در مصحف ست دال ست بر کلام خدا و اعتقاد ما چنانست که
خدای تعالی قبل از مخلوقات آمر امر و نواهی بود چون سخن بدینجا رسانید هارون رو از و بگردانید و
هارون در اصل معتزلی بود وی را خوش نیامد گفت ای حسنیه تو چه گوئی درین باب حسنیه گفت حاشا که کلام
خدا قدیم بود چرا که نزد اهلبیت و جمیع عقلا این حروف منظوم ست که مکتوب است در قران و اعتقاد ما چنان
است که خدای تعالی قادر ست که ایجاد حروف و اصوات منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین
اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر آئینه بعضی مرتب بود و بعضی مقدم و بعضی موخر و هرچه
در تقدیم و تاخیر باشد آئینه محدث باشد و دیگر آنکه اوامر و نواهی اقبال الله تعالی حادث ست از برای آنکه
محال ست معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر معجزه محمدی ست و محمد علیه السلام محدث ست
پس چگونه تواند بود که محمد محدث و کلام معجزه او قدیم بود و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین ست این هم
غلط ست بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابی ست و بدیهی ست که کتابت محدث ست و اگر گویند که حروف
و صوت ست آن محال ست که حرف و صوت قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر ست و بعضی
سابق و بعضی لاحق هر یک برهان نامتناهی و محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم
با آن معنیست که از مکتوب حرف حرف مستفاد میشود و مفهوم میشود و المعنی ست که از مکتوب حرف
و صوت مستفاد و مفهوم میشود آن معانی امر ست یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا
منسوخ و چنانکه گفتم محال که معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از چیزی بچیزی فرمودن و
از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید که فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ و مراد ازین حدیث
قران ست که در مقابل قدیم ست و هرچه حدیث باشد قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی میفرماید که
مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ مراد از ذکر قران ست بدلیل إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

الحافظون ومحدث مقابل قدیم ست واگر قران قدیم باشد انبیا واوصیا وصلحا وفساق وفجار وجمیع کفار
که ذکر ایشان در قران فرمود قدیم باشند حسنیه اقامت دلیل بنمود وابراهیم سر در زیر افگنده بود حسنیه
گفت ای ابراهیم آنکه گفتی که خدای تعالی پیش از خلق مخلوقات امر و ناهی بود و میگفت یا ایها الذین
آمنوا ویا ایها الناس اتقوا ویا ایها النبی اتق الله ویا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا
بیوت النبی قبل ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها بنشیند وگوید ای سالم بیا ای
عالم برو وای قابل بخیز وای مقبول بنشین شخصی ورا بپرسد وگوید کرا میخوانی وبا که سخن میگوئی او گوید که
در خاطر دارم که بعد بیست سال دیگر غلامی چند بخرم وایشان را سالم وعالم وقابل ومقبول نام خواهم نهاد
وایشان را امر ونهی میکنم وبا ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین کس را که با معدوم سخن گوید وخطاب
کند ومکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهند کرد ومجنون خواهند گفت ای ابراهیم چگونه جائز بود که
افعال سفها ومجانین بخدا نسبت کنید بواسطه بدعائی چند که شما را باشد چون حسنیه سخن بدینجا
رسانید هارون فرمود تا طبقی زر بیاوردند وبر سر حسنیه نثار کردند وجمیع ارکان دولت واعیان
مملکت که در ان انجمن حاضر بودند حسنیه را تحسین کردند واکثر از سلاطین که از اطراف واکناف عالم
بدار الخلافه جمع آمده بودند متوجه مناظره حسنیه بودند چون اکثر حاضران دعوی محبت اهل بیت بر جبین
دل بود وحقیت اهل بیت علیهم السلام بر ایشان ثابت شده بود واز خوف بنی عباس اظهار اعتقاد خود
نمیتوانستند کرد جمله حسنیه را دعا میکردند وجمیع خلایق از فصاحت وبلاغت وتقریر پاکیزه حسنیه
متحیر مانده بودند واکثر علمای اشاعره از شرمندگی سرها بزیر افگنده بودند ابراهیم بر بالای کرسی زرین
خجل ومنفعل نشسته بود که حسنیه گفت ای ابراهیم امروز تو اعلم وافضل این عصری ومن کمترین کنیز
بی اعتبار که مرا از میانه کفار گرفته باسیری آوردند واین خواجه من که درین مجلس شریف حاضر ست مرا
بچند درم ناصره خریده وشعار فرخنده آثار اهل بیت تعلیم وتلقین من نموده که بشرف اسلام مشرف
شدم ومعرفت واجب الوجود حاصل کردم ودیده بصیرت را گشودم وپیغمبر وامام خود را دانسته ام مرا
شبهه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق والقان نه بر سبیل ستیزه وامتحان از تو سوال میکنم باید که این
مشکلات را از نفس من زائل کنی تا واجب شود که مدح تو بگویم بآنچه مقدور باشد ودانم که تو از سواران
این میدانی واز دلیران این سوارانی وبعد الیوم در ملازمت تو عمر بگذرانم بگو ای ابراهیم که فرزند از
مادر متولد شود نه جهود ست ونه ترسا ونه مسلم ونه مشرک ونه شیعه ونه سنی پدران ومادران ومعلمان و
استادان او را یا کافر یا مسلمان یا جهود یا ترسا یا مومن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذهب مختلفه

بدان ای ابراهیم که هر که اعتقادش باطل باشد از دو حال بیرون نیست یا آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و
بدان باشد و بدان بمیرد یا آنکه داند که اعتقاد او باطل ست و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را بدان
شیفته کند و این هر دو صنف در دوزخ باشند امروز درین مجلس شریف از تو سوال میکنم آهسته بعد از آن
با من جواب بگوی بدانکه من بتوفیق الله تعالی در دین پیغمبر آخر الزمان و امام خود به یقین ام آنچنانکه گفتم
و صراط و حوض کوثر را بتحقیق دانسته ام و اهل بهشت و دوزخ و اهل حق و باطل را شناخته ام فاما
بواسطه اختلافی که در میان امت واقع ست نفس من درآن متردد است که عقل یکبار راه بجای میبرد و نقل
از آنجای دیگر برد بتحقیق از راستی صدم و حالا آشنا و سه مسئله ترا جواب گفتم و عاجز نشدم توقع دارم
که شبهه چند که مرا در خاطر ست رفع کنی و چنان کنی که یقین مرا حاصل گردد ای ابراهیم بعد از معرفت الله
و معرفت الرسول و معرفت الامام بنای مسلمانی بر صوم و صلوة و خمس و زکوة و حج و جهاد ست بدانکه
مرا معرفت صوم و صلوة حاصل ست و حسب المقدور بتقدیم میرسانم و امید میدارم که بدولت خلیفه
زمان مرا مملکت و استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود را بارباب استحقاق رسانم و
بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق تحقیق حج بیت الله اعظم را طی شرائط و مناسک آورده و جهاد که یکی از عبادات
است و رکنی از ایمان الحال بر من واجب شده که بدولت خلیفه زمان باکسیکه قصد دین من کند با وی
جهاد کنم و بدانکه جهاد بر تیغ و سنان زنان را جائز نیست فاما بسنان لسان و تیغ زبان جائز است
ای ابراهیم بدانکه این جمله مشقتها که متحمل آن شده ایم مثل رفتن مکه معظمه و قطع بعد مسافت آن و دادن
زکوة بفقرا و مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و وضو کردن در سرمای سخت و نمازهای واجب و
سنت بفعل آوردن اینهمه تکلیفها که بر خود واجب کرده ایم و زحمتها که بر خود نهاده ایم حال آن باشد
که حقیقت و ماهیت را نشناسیم و طریق فرمان برداری ندانیم و عالم نباشیم که کدام راست میگویند و دروغگو
کیست و خانه خدا را که بحقیقت وجود پیغمبر ست نشناسیم و وحی که بر و نازل شده باور نکنیم و بعصمت و
طهارت راست گوئی ایمان نیاوریم چه ازین زحمتهای بیفائده و چه درین مشقتهای عبث تصور کنیم
و حال آنکه انهائیکه بعد از پیغمبر علیه السلام این همه خلاف کردند و تخلف ورزیدند و چندین خونهای ناحق
ریختند و غصب اموال نمودند و اهل بیت پیغمبر خود آن همه جفاها کردند و ایذاها رسانیدند که بر جمیع خلائق
ظاهر ست و مخالفت خدا و رسول خدا نموده کافر شدند و جمله کلمه شهادت گفته بودند و نماز و روزه
و حج و زکوة و خمس و جهاد بضرورت بجا می آوردند و اظهار اسلام میکردند الحال ایشان را پیشوا و
خلیفة الله و خلیفة الرسول میگویند و من این مختلفات را ندانم و این معتقدات را که از نزد یک و

دو میگویند نشناسم بدانکه اول خدای تعالی بر دانایان گیرد که چرا نیاموزانید امروز تو پیشوای اهل
زمان واعلم جمیع مردمانی بزعم علمای اهل سنت وجماعت بگو که آنانکه از برای جاه واعتبار دنیا از
تعصب وعناد وبغض وعداوت طریق حق را پوشانیدند ومخالفت خدا ورسول خدا نمودند در لعنت خدا
باشند یا نه ابراهیم سر در زیر افگند وجمیع خلایق در هارون نگریستند واو نیز متغیر بود وسر در زیر افگنده
بود دیگر بار حسنیه گفت ای ابراهیم بگو که هیچیک از آدمیان بتحقیق احادیث رسند واگر برسند از راه هدایت
وعطای خدای تعالی باشد یا از کسب حاصل گردد یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمیگفت حسنیه
ای ابراهیم با من بگو که اگر مرا مشکلی در دین باشد بکجا روم واز که تحقیق نمایم امروز درین مجلس هشتاد تن
اکثر از علمای عراق ومصر وشام ومکه ویثرب حاضر اند وهیچکس جواب من نمیگویند ابو یوسف که تلمیذ
ابو حنیفه بود نزدیک ابراهیم نشسته بود قاضی بغداد بود سر برآورد وگفت ای حسنیه سوال تو نه بر سبیل
تمثیل وتحقیق است بلکه از روی تشنیع وتعرض است از هرچه خواهی سوال کن حسنیه گفت بدانید که بسیاری
از احادیث شنیده ام وتفاسیر مطالعه کرده ام که نقل از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب وامام حسن و
امام حسین علیهم السلام وسلمان وابوذر ومقداد بوده ودرین ولا بعضی از مردمان بر خلاف آن میگویند وشما نیز مخالف
ایشانید وآنها را باطل میدانید وهرکه بدان عمل نماید تکفیر وی میکنید واکثر نقلهای شما از عمرو عاص و
معاویه وانس ابن مالک وعایشه ومثل ایشان است وبدرستیکه در دست مردمان حق هست وباطل هست
وراست هست ودروغ هست وناسخ هست ومنسوخ هست وخاص هست وعام هست ومحکم هست و
متشابه هست وحفظ هست ووهم هست وازین دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابتست
با من بگوئید که ازین دو گروه کدام یک دروغ گفتند وکدام یک به پیغمبر علیه السلام افترا کردند واحادیث
موضوعه در زبان خلایق انداختند وقرآن را موافق حدیث موضوعه ساختند وتاویل نمودند
وحالانکه صاحب شریعت پیغمبر باید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشانرا پنجم نیست گفتند
ایشان چه کسانند فرمود اول مردیست منافق که اظهار ایمان میکند وتن بمسلمانی داده از خدا
نمی ترسد وباک از دروغ گفتن ندارد ونسبت دروغ بخدا وپیغمبر میکند واگر مسلمانان بدانند که منافق است
وعمدا دروغ به پیغمبر خدا می بندد از وقبول نکنند وسخن او را باور ندارند ولیکن مردمان گویند که او در صحبت
پیغمبر بوده وآنحضرت را دیده واز آنحضرت شنیده پس آن حدیث را از روی قبول گیرند واعتبار بدل نمایند و
حال او ندانند وبر نفاق او مطلع نیستند چنانچه حضرت پروردگار پیغمبر باید وصفت منافقان میکند
وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسَامُهُمْ اِنْ یَّقُوْلُوْا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی به بینی ای محمد

ایشان را یعنی منافقان را عجب آید ترا از غلطی چشمهای ایشان و اگر گوش کنی سخنهای ایشان را
پس چون پیغمبر علیه السلام نشناخت ایشان را دیگران کی شناختند و قبول کردند سخنهای ایشان را
و بر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را برای ایشان گذاشتند بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان
و دنیا اند الا کسیکه حق تعالی او را نگاه دارد پس این یک قسم بود از آن چهار که گذشت قسم دوم
از آنهای که سخنی از حضرت رسول علیه السلام شنیدند و یاد گرفته بعد از آن غلط کرده باشند چرا که
سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس آن شخص عمداً دروغ بر پیغمبر خدا نگفت و آن حدیث
غلط میگوید و بدان عمل میکند و آنرا روایت میکند و میگوید که چنین از رسول خدا شنیدم پس اگر
مسلمانان بدانستندی که آن غلط است از وی قبول نکردندی و اگر او از آن نیز بدانستی که آن غلط
است هر آئینه آنرا روایت نکردی سوم از آنها که حدیث را روایت میکنند مردی باشد که سخنی از
رسول خدا شنیده که از چیزی نهی کرد و بعد از آن امر کرد و آنکس حاضر نبود پس آنچه اول شنیده و یاد گرفته
منسوخ شد و نشنیده نمیداند ناسخ را پس اگر آن شخص بدانستی که آن حدیث منسوخ است روایت نکردی
و اگر مسلمانان بدانستندی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی چهارم آنهای که
حدیث روایت میکنند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و بتعظیم رسول هیچ سهو
و غلط نکرده باشد و همچنان که خدا و رسول علیه السلام فرموده بی زیاده و نقصان روایت کند
و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس بناسخ عمل کرده و منسوخ را انداخته باشد بدرستیکه در قران ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و خاص و عام هست و حضرت پروردگار میفرماید که وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس بر آنکس که مشتبه شد و نداند که مراد خدا و رسول چیست پس
بگو ای ابراهیم که بنا بر اقوال کدام طائفه باید نهاد و بسخن کدام طائفه باید عمل کرد آنهای که خدا
بپاکی ایشان گواهی داده که آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمر همدم و محرم رسول خدا و مصاحب
خیر البشر بودند آیا بر روایات ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم همه اصحاب
را یارای سوال کردن از حضرت رسول نبود و تحقیق و تفتیش و تفحص و تجسس هر چیزی نمیتوانستند
کرد از برای آنکه خدای تعالی ایشان منع سوال کرده بود چنانچه فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید سوال مکنید
از چیزهای مخفی که اگر سوال کنید آنچه ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد ترک

سوال کردند و همیشه اصحاب آرزو بودند که اعرابی بیابانی بیاید و سوال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم
مولای من جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرد و من از وی شنیدم و او از جد خود علی بن الحسین و او از پدر
خود روایت کرد که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین سید الاوصیاء المرتضین و ابو الائمة المعصومین وصی
رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب صلوة الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرین فرمود بسلمان فارسی رضی
الله عنه که ای سلمان هر شب یکبار بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در آمدمی و با وی راز
گفتمی و هر روز یک خلوت با وی داشتمی و هر چه از من می پرسید جواب میگفتمی و هر جا که گشتی با وی
میگشتمی و همه اصحاب میدانند که غیر از من هیچکس را این دولت میسر نبود و پیغمبر علیه السلام غیر از من محرم راز
نداشتی و بغیر از من هیچکس نتوانستی که بخلوت برود و بیشتر این خلوت در خانه من بودی و هرگاه که من نزد
پیغمبر علیه السلام شدمی در بعضی از منازل خود خلوت کردی و از برای من زنان خود و غیر ایشان را
برخیزانیدی تا نماندی هیچکس در خانه و هرگاه که برای خلوت بخانه من آمدی فاطمه و فرزندان مرا نیز برخیزانیدی
و چندان سوال کردمی که هیچکس را طاقت جواب آن نبود مگر آنحضرت و او از شفقت و مهربانی جواب
من گفتی و جبرئیل علیه السلام در برابر من با او سخن گفتی و از من نهفته نگفتی و من جمله را می شنیدم
و هرگاه که سوالات من آخر شدی خود ابتدا فرمودی و هیچ آیتی از قرآن نبود فرود نیامد و هیچ چیز
معلوم نکردی از حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت و آنچه بوده و خواهد بود جمیع آن چیزی که او را
معلوم بود الا آنکه همه را بمن تعلیم کردی و من خواندی و املا کردی و من بخط خود نوشته حفظ میکردم و مرا
بتاویل آن خبر دار میکرد و ظاهر و باطن آن بر من عیان میساخت و هر چه او گفت یاد گرفته ام و هیچ از آن
فراموش نکرده ام چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون و اهل مجلس بسیار گریستند و همه تصدیق حسنیه کردند
و کلام و برا تحسین نمودند ابراهیم ابن خالد بمرض قولنج گرفتار شده سر بزیر افگنده بود حسنیه گفت ای
ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال راویان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان معتقدات
این دو گروه را نیز برتو بیان کنم تا بدانی که اعتقاد کدام طائفه موافق حق است و کدام باطل بدانکه
اعتقاد اهلبیت و آنهائی که بر طریق مستقیم ایشانند آنست که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند
و صفات قدیم با وی نسبت نمیکنند و همه عذرها بد و حواله میکنند و او را عالم و قادر و حلیم و مهربان
بر همه کس میدانند و میگویند که حق تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعل که از و صادر میشود مشتمل است بر
غرضی و حکمتی و ظالم و عبث کار نیست و تکلیف ما لا یطاق بر بندگان خود نکند نه به اختیار و نه بی اختیار
و ثواب و بدهد به نیک کرداری و عقاب کند به بد کرداری و امر و نهی بعدم نکند از برای آنکه امر و نهی

بمعدوم محال ست و او قادر ست بر آنکه بندگان همه ان قادر نیستند و گویند که خدا رضا هرگز بکفر و فسق
بندگان ندهد و ظلم و تقدیر او نیست و ذره را ظلم نکند و اگر کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد و
گویند که هیچ چشم او را در نیابد و دیدن او را محال دانند و گویند که بچشم سر دیدن او محال ست و همه انبیا و
اوصیای ایشان را معصوم دانند از جمیع صغائر و کبائر هرگز بپیغمبر با سهو و نسیان روا ندارند و
گویند که جمیع انبیا و اولیا را خدا تعیین اوصیا نموده و هرگز هیچ پیغمبری بحکم الهی از امت وصی
تعیین نفرموده و هیچ پیغمبری بی وصیت از عالم نرفته و گویند که اوصیا و جمیع انبیا معصوم اند و نیز گویند که
پیغمبر ما افضل انبیا بوده بحکم الهی و وصی او سید اوصیاست علی ابن ابیطالب علیه السلام و خدا
او را تعیین نموده و آیات قرآنی شاهد این حال ست و پیغمبر علیه السلام باجماع امت از متقدمین در
غدیر خم امت را بوصیت و خلافت و امامت و وصایت او وصیت فرموده و گویند که خلفای رسول
بقول خدا و رسول خدا دوازده اند و جمله معصوم و مطهر اند بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه و ولایت اند
و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم و از مخالف و هیچکس انکار عصمت و طهارت و علم و شجاعت و
سخاوت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و چون تواند بود که پیغمبر ما علیه السلام
امر کرده باشد امت را بوصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بدار بقا رحلت کرده باشد و از برای
حفظ دین امت خود وصی و خلیفه تعیین نکند زهی گمراهان جاهل که شما شنیدی ای ابراهیم پیغمبر باید که کسی
باشد که متحمل شود بامانتی که همه آسمانها و زمینها متحمل آن نتوانند گشت چنانکه خدای تعالی سفیر باید یا آنکه
پیغمبر باید که خطا گوید و سهو و غلط و هزل گوید و سفیه و عاشق پیشه و دروغگو باشد و بمدعای نفس خود
بر مردم تکلیف محنتی نهد یا آنکه چندی جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از و هر چه خواهند کنند یا
آنکه پیغمبری را حجتی و دلیلی و میثاقی هست که خدا از پیغمبران ستانده است چه چیز ست و چه چیز ایشان را فرموده
و چگونه باشد عهد میان خلق و رسول و پیغمبران و این معانی که در قرآن مذکور ست اعتباری دارد
یا اینها همه افسانه است بگوئی تا ما نیز این بار ها را از دوش خود بنهیم از بیم و زحمت خود ندهیم تا
مردم هر کرا خواهند پیغمبر سازند و هر کس که دل ایشان خواهد امام گردانند ای ابراهیم بگو که امامت چه چیز
است و کدام ست امامتی که ابراهیم خلیل الله را علیه السلام داده بود و گفته که اِنِّی جَاعِلُکَ
لِلنَّاسِ اِمَامًا و در جای دیگر فرمود وَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِیْنَ اِمَامًا و جای دیگر میفرماید وَ
جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ بدانکه دو قسم امامت ظاهر و روشن شده اما اول
امامت متقیان دوم امامت اهل دوزخ یعنی آنهایی که مردم را بجهنم رهنمون اند آیا نشانهای

اما امام متقیان کدام ست وچه چیز ست وامامت از پیغمبری بمشابه پیغمبر از حق تعالی ست آیا وصی
پیغمبر وامام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم علیه السلام باشد وآبا واجداد او شریف وبزرگ باشند
وهرگز بت نه پرستیده باشند وباطهارت مولد بود ودرستی ایمان ونور ایمان وقوت نفس ومعرفت
اسرار عرشی واحکام شرعی وآداب اخلاق پسندیده ومعرفت مبدا ومعارف معاد وصفات
ملکی وصبر نمودن وحلم ورزیدن ومداومت نمودند بطاعتها ودوری از منهیها وباکرم وسخاوت
وعلم وشجاعت وعصمت وطهارت وحکمت وزهادت بودن وبر کافران ومنافقان وظالمان
جباران نبرگ بودن وبر مومنان ومتقیان بارفق ومدارا وخوشخو بودن ونفقه کردن درراه
خدا آنچه مالک آن باشد واشکالات قرآنی وتحقیقات فرقانی که نیکو بداند پیوسته با مسکینان
صحبت بدارد واز چیزهای گذشته وآینده خبر دهد وخدا ورسول او را دوست دارند وچندین از آیات
قرآنی در حق او نازل شده باشد بزعم موافق ومخالف چندین از احادیث صحیح صریح در حق او
پیغمبر فرموده باشد وابن عم وبرادر خود خوانده ونور چشم خود با او داده آیا چنین کسی با امامت اولی
والنسب ست یا آن کسیکه بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد وگوشت وپوست وخون وی
از خمر وگوشت خوک پرورده شده باشد ومدتی بدید طریق عبودیت لات وعزی را طی کرده
اظهار ایمان نماید وبرمنبر .. از جواب نبی عاجز نشود وگوید کلکم افقه منی حتی المخدرات فی
البیوت وبکرات مرات بقول موافق ومخالف اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد وباعتبار عمر
وابو عبیده جراح وسالم مولا وحذیفه واسید بن حضیر وبشیر بن سعید وخالد بن ولید وچند فاسق دیگر که
در سقیفه بنی ساعده بدو بیعت کرده باشند امام شود واز اراذل امت بوده وبیشتر اوقات او بکرباس
فروشی وخیاطی گذرانیده باشد واو وپدرش در زمان جاهلیت هر روز بر مائده عبدالله جدعان منادی
زدندی تا مردم جمع شوند وطعام خورند وپس مانده بایشان دهند وایام خلافت نیز خیاطی کردی ومردم
انکار وی ومذهب وی کردند ای ابراهیم کی روا بود امت را که اینچنین کسی را بر معصومان خاندان
مقدم دارند واو را بعد از رسول علیه السلام بزعم چند فاسق خلیفه رسول الله وقائم مقامش دانند
واکثر تو آبا عندالله خوانند با وجود جمیع استحقاق که آن سبب افضلیت باشد کدام ست ای ابراهیم بگو
که ازین دو امام که تعریف کردم کدام کس بامامت وصایت سزاوارتر اند ابراهیم گفت ای حسنیه
ما منکر وجاحد فضائل اهل بیت نیستیم وآنچه از فضائل علی ابن ابیطالب علیه السلام میگوئی بر ما
ثابت ست بلکه زیاده بر آنچه عقول بشر ادراک تواند نمود ولیکن در خلافت اجماع امت شده و

رسول علیه السلام فرموده که لا تجتمع امتی علی خلاف یعنی در هر امری که امت من اجماع نمایند
ثواب خواهد بود حسنیه گفت اے ابراهیم بدان خدای که آفریدگار عالمیان ست که راست بگو که در
تفاسیر شما هیچ جا واقع شده که در حجة الوداع رسول خدا در غدیر خم فرود آمده بامر حضرت رب العالمین و
این آیه بر و نازل شده که یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهٗ بمردمان رسانید بعد از آنکه رسول خدا خائف و هراسان بود از رسانیدن آن وَاللّٰهُ
یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ نازل شد و بعد از ان دست علی ابن ابیطالب علیه السلام را گرفته بر
منبرے که از جهازهای شتر ساخته بودند بر آمد و گفت من کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه اللهم
والِ من والاه وعادِ من عاداه وَانْصُرْ من نصره وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهٗ والعن علی
من ظلمهم و بعد از ان این آیه نازل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ
نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا پس ای ابراهیم ترا بخدا سوگند که مداهنه و مکابره نا
کرده آنچه واقعی ست بگو ابراهیم متوجه شافعی و ابو یوسف و علمای دیگر شده سر در زیر افگنده هیچ
نمی گفت حسنیه متوجه علما شده گفت بحق خدا و رسول علیه السلام و بتاج و تخت خلیفه که آنچه واقع
است و هرچه شنیده اید بگوئید چون علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند داد نتوانستند که مداهنه نمایند
ابو یوسف گفت ای حسنیه اکثر از اصحاب مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی بن ابیطالب
علیه السلام ست و این حدیث نیز در شان او مسطور و مشهور ست حسنیه گفت ای ابو یوسف چگوئی
در باب آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون
الزکوة وهم راکعون بخدا که راست بگو که این آیه در حق که نازل شده ابو یوسف گفت این آیه
نیز در حق علی علیه السلام نازل شده باجماع امت باز حسنیه گفت ای ابو یوسف چگوئی در آیه مباهله
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین لعنت خدا بر تو باد اگر اخفای حق نمائی وای ابو یوسف در روز مباهله
از مردان بغیر از علی و حسن و حسین و از زنان بغیر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم با پیغمبر کسی دیگر بود
گفت نه حسنیه گفت ای ابو یوسف خدائی تعالی علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر خوانده و این مخصوص آنحضرت
است یا نه ابو یوسف گفت ای حسنیه درین هیچکس خلاف نکرده و کسی انکار نتواند کرد حسنیه متوجه
هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که گواه باش از زبان علمای مجلس خود دیگر تر
حسنیه متوجه علما شد و گفت که یک سوال دیگر میکنم بحق یگانگی خدا که راست بگوئید در محلیکه رسول

علیه السلام در حالت نزع بود و اشاره بجانب اصحاب کرد و گفت ایتونی بدوات و قرطاس فاکتب لکم کتاباً قال الرجل حسبنا کتاب الله یعنی دوات و کاغذ بیارید که بنویسیم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نباشید آیا که بود از اصحاب که مانع شد رسول خدا را از وصیت و نگذاشت که دوات و قلم حاضر کنند ابو یوسف گفت که این از قضایای مشهور است که عمر ابن خطاب بواسطه آنکه مرض حضرت پیغمبر علیه السلام مبادا اشتداد یابد مانع شد و گفت ان المرء و لیهجر و حسبنا کتاب الله حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام الهی را معطل میگذارید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا میشوید و هذیان گفتن بر رسول خدا نسبت میکنید و ایمان بکلام ملک العلام ندارید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز میگوئید که امت اجماع میکردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم با من بگو که هر اجماع که مخالف بود منعقد میشود یا نه ابراهیم گفت نه حسنیه گفت پس چون مستند میشوی باجماع و باز میگوئی نه هارون بخندید و ابراهیم سر در زیر افگند حسنیه گفت ای ابراهیم از نصوص در گذشتیم و حکم الهی و رسول علیه السلام بیکسو نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص امت ابراهیم متفکر شد از برای آنکه اگر میگفت اجماع جمیع امت شده بود کذب وی ثابت میشد چرا که اهل یک شهر بلکه اهل یک محله نیز اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که بعداوت اهلبیت علیه السلام مشهور بودند و در حال حیات رسول علیه السلام راه نفاق می پیمودند ابراهیم گفت ای حسنیه خواص امت از اهل حق بودند اتفاق کردند که وی اولی و انسب است بخلافت دیگران حسنیه گفت ای خالد و ای ابو یوسف و ای شافعی و ای علمای که حاضرید از شما سوالی در حضور خلیفه زمان میکنم راست بگوئید که بعد از ابی بکر که متنازع فیه است افضل و اعظم و عالم و اقدم از جمیع اصحاب کیان بودند و از خواص اصحاب که رسول علیه السلام در فضائل ایشان احادیث فرموده چه کسانند و از اهلبیت و بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بود گفتند علی بن ابیطالب و حسن و حسین و عباس و عبد الله بن عباس و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانه انصاری و طلحه و زبیر و عبد الله مسعود و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و سعد ابن عباده و قیس ابن سعد حسنیه گفت ای خلیفه زمان بحق آنکسیکه بر جای وی نشسته که سوال کن از علمای که درین مجلس شریف حاضرند که علی و عباس و جمیع اینها که اکابر بنی هاشم و اصحابند با ابی بکر بیعت کرده اند یا نه هارون متوجه علما شد که بگوئید آنچه واقع است همه بیکبار سر بزیر افگندند شافعی سر

برادر دو گفت چرا سرها بزیر افگنده اید بگوئید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار و احوال اصحاب
و اهل بیت و وقایعی که روی نموده ابو یوسف گفت که ظاهر اینست که در میانه اصحاب و اهلبیت منازعت
و مخالفت واقع شد حسنیه گفت آنچه واقع شده بیان کنم اگر تصدیق قول من بکنید برمن ست که از
احادیث و اخبار تفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگو حسنیه گفت بدانید در حالتی که علی ابن ابیطالب
علیه السلام با فضل ابن عباس و جمعی از بنی هاشم و اصحاب کبار بتجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا مشغول
بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند و پیغمبر را گذاشته بتکفین او حاضر نشدند و
برای خلافت منازعت کردند چون این خبر بانصار رسید که جمعی از صحابه جمع شده اند و تعیین خلیفه می نمایند
جمعی کثیر نیز از انصار متوجه شدند چنانچه سخن در میان ایشان دراز کشید گاهی ابابکر بعمر میگفت که دست
دراز کن که ما با تو بیعت کنیم و گاهی عمر باو میگفت که تو از ما اقدم و اولی هستی دست دراز کن تا با تو بیعت
کنم و گاهی سالم مولا و ابی حذیفه را تکلیف کردند و گاهی ابو عبیده را مبالغه کردندی و انصاریان
گفتند که منا امیر و منکم و سعد عباده را که بزرگ انصار بوده گفتند که دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم سعد
مضایقه بسیار کرد و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه مبالغه بسیار که انصاریان نمودند سعد راضی شد قیس ابن
سعد چون دید که پدرش ــــ راضی شد برخاست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد و گفت چه حق ست
ترا بر علی ابن ابیطالب علیه السلام از آنچه واقع شده در غدیر خم که رسول علیه السلام بامر الهی دست وی
گرفته او را بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شدید و با وی بیعت کردید و او را تهنیت گفتید این زمان
مخالفت میکنید امر خدا را و امروز پیغمبر از میان شما بیرون رفته والله ای پدر ترک این معامله کن و گرنه
سر ترا از تن جدا کنم چون سعد عباده از پسر خود انچنین شنید پشیمان شده استغفار نمود انصاریان
دیگری را تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت لا یجمع سیفان فی غمد و این هرگز نشود که هر کس مرتکب امر
خلافت شود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر رفت و گفت سخن بسیار مگو و دست دراز کن که با تو بیعت
کنیم فی الحال عمر با ابی بکر بیعت کرد و بعد از و ابو عبیده بیعت کرد و بعد از ان اصحاب ضلالت یک یک
دو دو می آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست نفر با و بیعت کردند بعد از ان عمر شمشیر کشیده بر
سر یک یک رفتی و جبرا و قهرا ایشان را بیاوردندی تا بیعت کردندی تا سه روز بدین منوال بود
و بعد از سه روز متوجه مسجد رسول علیه السلام شدند و خواستند که پیغمبر را علیه السلام از قبر بیرون آورده
نماز گذارند حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام چوبی که هر دو سر وی آهن بود در دست
گرفته بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بایستاد و سوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون آورید تا آنکه

کشته شوم یا از شما یکی را بر روی زمین زنده نگذارم معاویه بابی بکر گفت که ترک این معامله کنید که من
از پیغمبر علیه السلام شنیدم که روزی که برادرم علی ابن ابیطالب عمامهٔ سرخ بر سر بسته باشد اگر از مشرق و مغرب
مردم بر وی حمله کنند غالب نشوند و بحکم خدا همه را بقتل رساند چون این حکایت از معاویه شنیدند بر خود بلرزیدند
ترک اینمعنی بکردند و جمله آمده در مسجد نبی صلی الله علیه و آله نشستند و امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
باصحاب مومنان جمعی کثیر از بنی هاشم که با آنحضرت بودند بیک جانب نشستند و گفتگو دراز کشید و امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام حجتها بر ایشان گرفت و ملامتها کرد که پیغمبر خود را گذاشته و تکفین و تدفین او
نانموده و بروی نماز نکرده متوجه سقیفه بنی ساعده شدید و در امری که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت
پناهی بمن متعلق است منازعت کرده بمشورهٔ چند فاسق خلیفه از برائی خود بجای رسول تعین نمودید
درینحال عثمان بن عفان با بنی امیه و عبد الرحمن عوف با بنی زهره بیامدند عمر و ابو عبیده قوی دل
شده برخاستند و گفتند که ای بنی امیه و ای بنی زهره بیائید و بابی بکر بیعت کنید ایشان آمدند و بیعت
کردند و اینها جمعی بودند که عداوت ایشان با امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام در حال حیات
حضرت رسول علیه السلام شهرت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر امیر المومنین علی علیه السلام
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیائید و بیعت کنید بابی بکر که اکثر مردمان با او بیعت کردند زبیر برخواست و
دست بر قبضه شمشیر زد و گفت بخدای ای عمر که علی علیه السلام برادر و ابن عم رسول علیه السلام است و عباس
و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب را به بیعت پسر ابی قحافه که ارذل مردمان است دلالت میکنی ترا باین
امر چه نسبت است باوجود آنکه خویشان حضرت رسول حاضرند و جمیع شرائط امامت و خلافت در ایشان
موجود دست زبیر را قصد آن بود که شمشیر بر سر عمر فرود آرد عمر فریاد کرد که علیکم الکلب فاکفونی شره
سلیمه بن سلام از عقب زبیر در آمد و دست زده شمشیر از وی در ربود عمر شمشیر از دست او بگرفت و بشکست
بنی هاشم دست بر قبضه های شمشیر زده بیکبار برخاستند و امیر المومنین علی علیه السلام ایشانرا از جنگ
منع کرد و آهسته بایشان گفت که حکم اینست که شما شمشیر از غلاف بیرون نیارید که مارا بغیر از صبر
علاجی دیگر نیست و چون امیر المومنین علی علیه السلام دید که منافقان است بعضی باختیار و بعضی بقهر و
اجبار بیعت کردند روی مبارک بابی بکر و خلائق کرد و گفت ای یاران مخالفت پیغمبر خدا کردید و احکام الهی
را معطل گذاشتید بدین کار من سزاوارترم از دیگران از آنجهت که برسول اولی ترم از زنده و مرده
و وصی و وزیر اویم و موضع سر او و بکتاب خدا و سنت رسول عالمترم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلم
و اتقی و این کار حق منست از خدای بترسید و از رسول شرم دارید و حق من بمن وا گذارید عمر بدخا

وگفت یا علی اگر همه را کشته باشی که ما با تو بیعت نمی کنیم و دست از تو بر نداریم تا بیعت نکنی خواه
بطوع ورغبت یا بجبر واکراه علی علیه السلام گفت یا ابن ضحاک الحبشیه بخدا که از تو و از اتباع تو که اصحاب
ضلالت اند باک ندارم و ترا چون مرده می شمارم لولا سبقت وصیت مصطفی صلی الله علیه و آله
ما ترکت احدا علی ظهر الارض کافرا بالله و منافقا علی رسول الله و جاهل بولایتی ولکن
اشکو امری و حزنی الی الله یعنی اگر نه آن بودی که پیشی گرفتی وصیت رسول علیه السلام یعنی امر الهی شد
که شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع اگر نه چنین بودے نمیگذاشتم یک تن در روی زمین که کافر
باشد بخدا و نمیگذاشتم احدی از اعدای رسول الله و انهائی که منافق بودند بر رسول خدا یعنی شما و نمیگذاشتم
یکی از منکران ولایت و امامت خود را هر آئینه شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدا یا ابن ضحاک اگر نه آن بودے
باندک زمانی پریشان گردانیدم جمع شما را و نرم میساختم گردنهای شما را ابو بکر و ابو عبیده هر دو از
از جای برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول ما قرابت ترا و فضائل ترا دفع نمیکنیم الا آنست که تو جوانی و
از سنین عمر مبارک تو سی و سه سال طی کرده ابو عبیده گفت یا ابو الحسن ابو بکر پیر است از پیران اقوام
او بهتر تحمل تواند کرد و اگر خدای ترا عمر دهد این کار بتو گذارند و بتو خواهد رسید خاموش باش و فتنه خفته
بیدار مکن و تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیر المؤمنین علیه السلام گفت
ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و عهدیکه به پیغمبر خود در ولایت من بسته اید فراموش مکنید و حقیکه از اهل بیت پیغمبر
است از خانه اش بیرون مبرید و شما میدانید که ما اهلبیت پیغمبریم و ما را خدای تعالی باین کار مخصوص گردانیده است
درینحال بشیر ابن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین اگر این سخنان قبل از آنکه با ابی بکر بیعت کردندی می شنیدند بخدا
که هیچکس در امر خلافت با تو مضائقه نکردی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند که من پنداشتم که شما از امر الهی
و فرمان حضرت رسالت پناهی تجاوز نمیکنید و حال آنکه دانسته اید که حق بر طرف منست نمیدانم که روز قیامت
پیش پیغمبر رسول خدا چه حجت آرید بخدا سوگند میدهم شما را که کسیکه در غدیر خم از رسول شنیده باشد من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که با وجود
از مخالفان امیر المؤمنین بود روایت میکند که دوازده بزرگ برخاستند و گواهی دادند از آن کسانیکه با ابی بکر
بیعت کرده بودند عمر بترسید که مبادا مردم با علی علیه السلام بیعت کنند مجلس را بر هم زد و بشورانید و خلایق
را پراگنده گردانید روز دیگر ده کس از صحابه کبار با یکدیگر گفتند که چون فردا ابی بکر بر سر منبر حضرت رسول در آید
او را از منبر بزیر کشیم و بعضی از ایشان گفتند که این مشورت با امیر المؤمنین علیه السلام بکنیم همه یکبار بخدمت
امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند که حق خویش گذاشتی و رسول علیه السلام فرمود که علی مع

الحق والحق مع العلی بدان که ما قصد آن داریم که ابوبکر را از منبر رسول علیه السلام بزیر آریم و بخدمت
تو آمدیم تا چه فرمائی و ایشان دوازده تن بودند اول سلمان فارسی دوم خالد بن سعید العاص سوم ابوذر
غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده اسلمی و از انصار نیز شش نفر بودند ابو الهیثم بن تیهان
دوم سهل بن حنیف سوم عثمان بن مظعون چهارم خزیمه بن ثابت پنجم ابی بن کعب ششم ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهم امیر المومنین علیه السلام فرمود که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده قصد قتل شما کنند و بنی هاشم
نیز با شما اتفاق کنند چون چنین شود هر آئینه مرا دفع ایشان باید کرد و رسول علیه السلام مرا خبر داده که
یا علی خدا تعالی ترا صبر فرموده و خبر داده مرا که امت من بعد از من با تو غدر کنند و عهد مرا بشکنند
یا علی تو از من بمنزله هارونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را گذاشته گوساله پرستی اختیار کردند
همچنین امت من بجای تو دیگری اختیار کنند گفتم یا رسول الله مرا چه فرمائی گفت صبر کن و با ایشان جهاد
مکن و اگر نه شمشیرها کشیده شود و نتیجه یخرج المیت من الحی بر طرف شود و اسلام ناپدید گردد زنهار
که خود را نگاهداری و در خانه صبر قرار گیری که امر الهی چنین است که مظلوم من رسی چون رسول خدا رحلت نمود
بکفن و دفن وی مشغول شدم و چون از آن پرداختم بمیانه امت این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت
گرفتم هیچکس اجابت نکرد مگر مردی چند و تا سه نوبت حجت گرفتم و جمیع انصار و مهاجر شنیدند تا ایشان
را بر من حجتی نباشد شما نیز بروید و آنچه از رسول خدا شنیده اید با ابوبکر و اتباع او بگوئید ایشان رفتند
و گرد منبر رسول علیه السلام در آمدند و آن روز آدینه بود چون ابوبکر بر منبر شد این دوازده کس از اصحاب
کبار که شب و روز انیس و جلیس سید مختار و حیدر کرار بودند هر یکی فضلی از علی ابن ابیطالب علیه السلام
یاد کردند و ابوبکر را بدین امر شنیع ملامتها نمودند و از عذاب ابدی بترسانیدند ابوبکر چون حجتهای
ایشان را شنید فرو ماند و هیچ جوابی نگفت بغیر از آنکه اولست بغیر کم اقیلونی بهتر نیستم مرا اقالت کنید
عمر چون اینحکایت شنید در جواب او گفت انزل عن بیتها یا لکع یعنی فرود آی از منبر ای خسیس لئیم برگاه
جواب اینها نداری ابوبکر از منبر فرود آمد عمر او را برداشته بخانه اش برد و تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز
چهارم خالد بن الولید با سه هزار کس در رسید و سالم مولای و حذیفه با سه هزار کس بیامد و همچنین منافقان عرب
که دلهای ایشان از نفاق امیر المومنین علی علیه السلام مملو بود می آمدند و جمله از بیم تیغ او اظهار اسلام
میکردند جمع شدند تا آنکه لشکری عظیم شد و عمر شمشیر کشیده در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول علیه السلام
شدند و حضرت امیر المومنین با خواص امت در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند که عمر در
آمد و گفت یا اصحاب علی والله که اگر کسی امروز از شما سخن گوید سر او را بشمشیر بردارم خالد ابن سعید العاص رضی الله

برخاست وگفت یابن ضحاک الحبشیه از شمشیرهای خود میترسانی و باین لشکر منافق که جمع کرده تهدید
مینمائی بخدا که شمشیرهای ما تیزترست از شمشیرهای شما اگرچه بعدد اندکیم و در حقیقت از شما بیشتریم که حجت خدای
که علی ابن ابیطالب ست با ماست وگرنه آنست که اطاعت امام بر ما واجب ست که با شما جهاد میکردیم
و عذر خود را آشکار میکردیم حضرت امیر المومنین و امام المتقین مرتضی علی علیه السلام گفت بنشین ای خالد
که مقام تو معروف و سعی تو مشکورست وی بنشست و سلمان فارسی برخاست و گفت الله اکبر بخدای
با این هر دو گوش خود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نه چنین بود هر دو گوش من کر باد
که گفت بینما اخی وابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه بکة جماعة من کلاب
اهل النار یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود که وقتی باشد که برادر و ابن عم من با جمعی اندک از یاران خود نشسته
باشد که ناگاه جمعی از سگان جهنم بروی درآیند و قصد قتل او و یاران او کنند من هیچ شک ندارم که
که سگان اهل جهنم که حضرت فرموده شمائید عمر شمشیر کشیده از جای خود جست و قصد سلمان کرد امیر مردان
علیه السلام از جای خود برخاست و گریبان عمر را گرفت و پیش خود کشید و باز پس انداخت چنانچه شمشیر از
دست او بپرید و دستار از سرش بیفتاد و میان مردم خجل شد ابوبکر با جمعی از صحابه برخاستند و عمر را [illegible]
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود یابن ضحاک الحبشیه لولا کتاب من الله سبق و
عهد من رسول الله فقدم الرایت واینا اضعف ناصرا واقل عددا بعد از ان امیر المومنین
علیه السلام برخاست و با یاران خود گفت حجت خدا بر شما باد و بخانه خود رفت آنکه عمر با لشکر بسیار در کوچهای
مدینه میگشت و یکیک از ان مردمی که بخلاف ابی بکر بیعت نمیکردند میطلبید قهرا و جبرا بیعت میگرفت و هر جا
جمعی در خانه های خود پنهان شده بودند ایشان را بیرون آورده بیعت میستاندند و بعضی را بقتل میرسانیدند تا
مدت شش ماه غوغای خلافت و منازعه در میان بود تا آخر بطلب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
بخانه اش رفته قضیه حضرت سیدة النسا سلام الله علیها واقع شده و لگد بر در زد و آزار حضرت فاطمه که بر
همه کس ظاهرست و مخالفت سعد ابن عباده با دو هزار کس از بنی خزرج و قیس بن سعد بر هیچکس پوشیده نیست
و مالک بن نویره با دو هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد تا آنکه خالد ابن ولید را فرستادند
و آن مومن را در میان نماز با دو هزار مومن دیگر بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت نمودند و زنان
و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع امت بوده باشد اگر اجماع را اعتبار
بودی در خلافت ابوبکر که اجماع منعقد شد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران لعین
بودند امام نباشند چرا که اکثر مردم که با وی بیعت کردند و متابعت نمودند صد هزار برابر آن بنودند که

با ابابکر و عمر بیعت کردند پس با تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک در کفر آن
کس که امامش آنان باشند که سر فرزندان رسول خدا بریده باشند و اهل بیت او را بر شتران نشانده
باسیری برده باشند و مدت مدید سب اهل بیت حضرت رسول کرده باشند نیست ای ابراهیم اجماع خواص
امت نشد مگر در قتل عثمان که از خواص و عوام امت از جمیع شهرهای اسلام کتابتها نوشته اند و مردم را
تحریص و ترغیب نموده اند بر قتل او و از شهر مصر قریب سی هزار مردم که از ظلم نائبان او بشکایت آمده بودند
یکبار حمله اتفاق کرده ویرا بقتل رسانیدند با قبیح وجهی و مدت سه روز ریسمان بر پای او بسته چون
سگ مرده در کوچه های مدینه می کشیدند و گروه گروه از مسلمانان میرسیدند و لگد بر سر و روی او میزدند
و میرفتند و از ظلم او شکایت میکردند ای ابراهیم خالد ابن الولید و جمعی دیگر از منافقان بنی امیه را با
علی ابن ابیطالب علیه السلام عداوت فطری بوده باشد و اینهمه فساد کرده باشند و چندین هزار خلق
را از طریق وی دور افگنده باسفل السافلین فرستاده اند و چندین هزار مومن را بظلم و التعدی بقتل
رسانیدند ای ابراهیم هیچ امت در دین پیغمبر خود اینچنین فساد کردند و با اهلبیت پیغمبر خود این ظلم روا داشتند
آیا روا بود که برای تسلی نفس پلید خود گاهی سعد عباده را خلیفه و والی گردانند و باز معزول کنند و
ابوبکر را بنشانند و گاهی عثمان را خلیفه سازند و بحال سگالش بقتل رسانند و آنچه موافق غرض ایشان
باشد چنان نمایند ای ابراهیم بدان این دو گروه اند که ضدیت و مجادلت و محاربت و عداوت ایشان
نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابتست طائفه اول که علی ابن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و حضرت
سیدة النسا علیهم السلام و عباس و عبد الله عباس و سلمان فارسی و مسعود و ابوذر غفاری و مقداد اسود
و عمار یاسر و عثمان ابن مظعون و محمد بن ابی بکر و حذیفة الیمانی و ابی بن کعب و خلان بن سعید العاص و
جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن عباده الانصاری و ابولبابه و ابوالهیثم و ابودجانه و مالک ابن
نویره و میثم تمار و مالک اشتر نخعی و فضل بن عباس و ابوالدرداء و جعفر طیار و ابوسعید خدری و سلمان
ابن صرد و سهل ابن حنیف و عدی بن حاتم طائی اینها آنکسان بودند که از اول اسلام تا آخر عمر در خدمت
حضرت رسول و ملازمت آنحضرت بودند و در خلوت و غیر خلوت با وی بسر میبردند و طریق رسول
و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یک از ایشان
احادیث فرموده و بعضی را از اهلبیت خود خوانده و بعضی را گفته که پوستی در میانه دو چشم من اند و در باب
هر یک از ایشان منقبتها فرموده و آنها که اهلبیت اند خدای تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داده
و محبت ایشان را بر مردمان فرض گردانیده که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربیٰ

وبحکم الهی قول ایشان صادق وکلام ایشان نص قاطعست ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله
وعبادت آنحضرت از فرایض ونوافل واخبار واحکام بقول ایشان عمل نمودن اولی وانسب ست واعتبار ایشان
نزد خدا ورسول بیشترست یا آنکه بقول ابوبکر وعمر وعثمان وعایشه وحفصه وانس ابن مالک وسعید وسعد وابوعبیده
جراح وعمر عاص وابوهریره وابن عازب وخالد بن ولید وسالم مولای ابوحذیفه وسعد ابی وقاص وطلحه بن عبدالله
وعامر ومعاویه ویزید وعمر سعد وعبیدالله زیاد ومروان بن الحکم وباقی بنی امیه که امامان شما اند همه مردود
خدا وخلق آیا پیروی نمودن این طائفه اولی ست آن گروه که در اول ذکر کرده شد واعتماد بر قول این
طائفه بیشترست یا آنکه اسامی ایشان را که در اول ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع
است ظاهرست واز روز وفات حضرت رسول علیه السلام الی یومنا هذا این دو طایفه قصد قتل یکدیگر
مینمودند ودر اعمال وافعال وعبادات واعتقادات ومخالفت این دو طایفه ثابت ست این زمان بگو که
ازین دو طایفه کدام برحق اند وکدام بر باطل اند ابراهیم مانند حماری که در خلاب افتد متحیر وپریشان مانده بود
نه طاقت سکوت داشت ونه مجال جواب هارون بر آشفت وگفت ای بدبختان مضل ضال چرا جواب
نمیگوئی ظاهر ومعلوم میشود که تا امروز تو بر دین رسول نبودی ولتو امروز خود را اعلم وافضل علمای اسلام
میدانی وکنیزی را الزام نتوانی کرد زهی بی شرمی وبی عاری که لاف علم وفضل زنی وبا چندین علما و
اهل فضل که با تو درین مباحثه ومناظره متفق اند با وجود ادعام از یک زنی درمانده اید این زمان
از کرسی زرین بزیر آی ابراهیم مضطر مانده بود چرا که اگر میگفت طریق اهل بیت رسول علیه السلام و
معصومان خاندان بر باطل ست کفر وی ثابت میشد وتکذیب قران وحدیث می بایست کردن
وبیم آن نیز بود که خلایق او را در زیر لگد هلاک گردانند واگر میگفت طریق ابوبکر وعمر وعثمان واتباع
ایشان باطل ست تضییع اعتقاد وابطال مذهب خود میکرد ودرین صورت نیز بیم کشته شدن بود هارون
چون ابراهیم وعلمای دیگر را بدینحال مشاهده کرد روی بجانب حسنیه کرد وگفت ای حسنیه این علم از کجا
حاصل شد ترا گفت بتوفیق خدا وسعی وجهد نفس خود هارون گفت ای حسنیه استاد تو در علوم دینیه
که بود حسنیه گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون بسن پنج سالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم حضرت
امام ناطق جعفر . محمد الصادق علیه السلام فرستاد که در خدمت ملازمان وبندگان آن عتبه علیا باشم
وشرایط طهارت وقواعد عبادت بیاموزم چون مدتی دران حرم محترم بخدمتگاری قیام نمودم وبطهارت
وتقوی ونماز وروزه اطلاع یافتم وبدان مواظبت مینمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من گذشت
روزی حضرت امام علیه السلام بحرم محترم درآمده آب وضو طلب نمود اتفاقا آنکس که این خدمت بدو مخصوص

بود حاضر نبود من دلیری نموده دویدم و فی الحال آن ظرف آب را برداشته بخدمت آنحضرت بردم چشم
مبارک آنحضرت بر روی من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتم ملازمه فلانم و مدتی شده که در حرم محترمه طریقه خدمت
بتقدیم میرسانم از من سوال کرد که نماز میگذاری گفتم بلی یا مولای دین و دنیای من و هر چه سوال نمودند جواب
موافق صواب بعرض رسانیدم آن حضرت را شگفت تمام روی نموده متعجب ماندند و کیفیت حال مرا از
ملازمان عتبه علیه تحقیق نمودند کیفیت الی العرض رسانیدند در ساعت کسی فرستاده خواجه مرا که اینجا حاضر
است طلبیده فرمود که این کنیز تو بسیار عاقله و زیرک ست این را بما بفروش خواجه گفت یا ابن رسول الله هزار بار
جان من فدای تو باد کنیزک در ملازمت حضرت باشد و من نیز یکی از بندگان کمین و چاکران کمترین توام از آن روز
بخدمت خاص آنحضرت مقرر شدم چون اثر رشد در من دید پیوسته آنحضرت مرا تعلیم نمودی و گاهی که بنسبت
با آنحضرت دلیری نمیتوانستم نمود بخدمت اصحاب و اولاد او که هر یک انجمن فصاحت و بلاغت را شاهی و
آسمان علوم و فضائل را ماهی بودند تحقیق مینمودم چندانکه ببرکت آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد
و اکثر از کتب تفاسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر مسئله مشکله که علمای اسلام از تحقیق آن عاجز بودند حقیقة
آنرا از آنحضرت معلوم می نمودم تا غایت اجتهاد و اهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیت مذهب
خود را بر مخالف و موافق ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت ای حسنیه چه شنیدی از جعفر بن محمد در
باب رویت الله تعالی حسنیه گفت شنیدم که گفت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای حسنیه چون رویت الله تعالی مستحیل ست پس موسی علیه السلام
که پیغمبر اولو العزم بود استدعای رویت کرد و گفت رب ارنی انظر الیک ای حسنیه این طلب محال از
روی جهل بود یا از روی سهو این هر دو مختل مذهب تست حسنیه گفت ای ابراهیم طلب رویت موسی علیه السلام
نه از روی جهل بود نه از روی سهو بدانکه موسی در طلب رویت مجبور بود و مقهور جهت آنکه در آن حین که
بطور از برای مناجات میرفت هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرد و با خود برد چنانکه قرآن بدین ناطق ست
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا بدانکه چون موسی این جماعت را با خود برد با موسی
گفتند که یا موسی ما از تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش
ما رساند در محلی که تو با خدا مناجات کنی موسی علیه السلام بر تکلیف قوم التماس ایشان مسئلت نمود
که حضرت پروردگار عالم کلام خود را بسمع آن جماعت رساند حضرت واهب العطیات اجابت فرمود
چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد با ایشان گفت هل سمعتم کلام ربکم یعنی شنیدید
کلام پروردگار خود را ایشان گفتند شنیدیم کلامی را اما نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا شیطان ما باو

نداديم و قبول نمیکنیم تا آنکه نه ببينيم الله تعالی را آشکارا چنانکه در قرآن مجید میفرماید قالوا لن نؤمن لك
حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آوریم تو را تا آن
زمان که نه ببينيم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را و بسوخت بظلمی که ایشان بنفس خود کردند یعنی طلب
رویت نمودند پس حضرت موسی علیه السلام گفت چنانکه قرآن بدان ناطق است أتهلكنا بما فعل السفهاء
یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بدانچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم قوم موسی در طلب رویت مصیب
بودند اگر رویت الله تعالی ممکن بودی الله تعالی ایشان را بصاعقه ضایع نکردی و اگر موسی در طلب رویت با
ایشان شریک بودی و اعتقاد برویت داشتی یا بزعم خود طلب رویت نمودی بایستی که موسی علیه السلام نیز
بصاعقه هلاک شدی ابراهیم گفت ای حسنیه بعد از آنکه موسی علیه السلام طلب رویت بدر خواست قوم کرد و بعد
از سوختن قوم و هلاک شدن ایشان چرا گفت که تبت الیک حسنیه گفت ای ابراهیم موسی علیه السلام بیش
از دستوری سوال کرد بایستی که اول دستوری خواستی و بعد از آن سوال کردی و آن عدم فنای دستور نه
صغیره بود و نه کبیره و از آنجا که رفعت و منزلت رسل است جهت ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان
معصوم اند و برگزیده درگاه اند ای ابراهیم میان من و تو بحث رویت بود و من مستدل بر عدم رویت بودم و تبت
الیک در مبحث رویت دلیل نیست و شاید مدعای من اینکه خدا با موسی علیه السلام گفت لن ترانی یعنی
مرا هرگز نه بینی نه در دنیا و نه در عقبی چرا که لن از برای نفی ابد است و هرگاه نبی با وجود قرب و منزلت و اولو العزمی
نتوانست دید پس غیر نبی چگونه تواند دید ای ابراهیم بدانکه صحت رویت مشروط است به سه شرط اول سلامتی
حاسه و بصر دوم صحت رویت مرئی سوم عدم حجاب امروز همه این شرطها حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی
که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمیشود پس آنکه رویت الله تعالی جائز نیست و دیگر آنکه اگر رویت
الله تعالی جائز بودی پس جسم یا جوهر یا عرض بودی و این محال است که او اینها باشد جهت آنکه اشیاء حادث اند
و او قدیم است ای ابراهیم بدانکه لابد است که هر چیز که دیده میشود او را کیفیتی تواند دیدن و ذات الکیف
محدث باشد رویت کند جابر بن عبد الله انصاری گفت که روزی در مسجد رسول خدا حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام نشسته بود و چیزی از انگشتان مینوشت و تبسم میفرمود استفسار تبسم از آنحضرت کردم فرمود
یا جابر عجب می آید مرا از مردمان که این آیه را میخوانند و معنی آن را نمیدانند گفتم کدام است این آیه حضرت فرمود
آیه اینست که کما قال الله و نیز هرچه ببیند در برابر باشد ببیندش و هرچه چنین باشد در مکان و جهت باشد
و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس دیدن وی محال بود ابراهیم گفت چه گوئی در باب کلام ملک العلام
که فرموده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه این آیه از ادلة است

یعنی الی نعمت ربها ناظرة یعنی برحمت خدا و نعمت او نگرنده باشند بدانکه مضاف محذوفست و مثل
این در قران بسیارست بدانکه نظر گردانیدن حدقه باشد بجهت مرائی و این بر خدای تعالی روا نیست
زیراکه او جسمانی نیست دیگر آنکه هرجا که نظر باشد رویت که دیدارست لازم نباشد چنانکه عرب گوید
نظرت الی الهلال و لم اراه یعنی بماه نو نگاه کردم و ندیدم اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض
بودی ابراهیم گفت ای حسنیه چگوی در معنی این آیه که فمن کان یرجوا لقاء ربه حسنیه گفت بدانکه
لقا دیدنی بود در مقابله و نزد شما که خصمید دیدن در مقابله خدائی تعالی روا نیست دیگر آنکه اگر لقا بمعنی
دیدار بودی خدای تعالی لقای منافقانرا نیز ثابت کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم
یلقونه یعنی نفاق ایشان در دل ایشان خواهد بود تا روزی که ایشان بخدا رسند و باتفاق جمیع بندگان
منافقانرا دیدار خدای تعالی نخواهد بود پس معلوم شد که هرکجا در قران ذکر لقاست مراد ازان دیدار نیست
اگر نسبت بمومن باشد ثواب خدای و رحمت ویست و اگر در حق کافران ست و منافقان مراد ازان
خشم خدای و عذاب ویست چنانکه میفرماید که وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم درین آیه بمعنی
رحمت ست و این شاهد آنست که فاما الذین کفروا و کذبوا بایاتنا و لقاء الاخرة فاولئك
فی العذاب محضرون و اینجا غرض از لقا عذاب آخرت ست ای ابراهیم اگر رویت در دنیا ممکن بودی
خدای تعالی گفتی بموسی که لن ترانی فی الدنیا یعنی مرا نه بینی در دنیا ولیکن در آخرت بینی بدانکه این نفی مطلق ست
یعنی مرا هرگز نه بینی و نتوانی دیدن چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون اور اقطع کرد و گفت ای حسنیه
مولای ابو جعفر بن محمد بچه دلیل مردانرا از شیعه خود ترغیب بمتعه نموده و امر کرده آن حسنیه گفت بنابر نص جلی
کلام ملک العلام که میفرماید فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی متعه زنان
بکنید و بدهید مهرهای ایشان را بر خلیفه زمان واضح ست که جمیع مفسران و فقها متفقند که مراد ازان
نکاح متعه است ابراهیم گفت این آیه منسوخ ست و در میان اهل سنت و جماعت خلاف ست بعضی
گویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود و بعد ازان حرام شد و بعضی گفته اند که در فتح مکه حرام شد حسنیه
گفت که این کلام تعصب ست چراکه علمای شما درین باب اخبار مختلفه و روایات مضطربه نقل کرده اند
متفاوت اللفظ و المعنی که ینقض بعضه بعضا بدان ای ابراهیم که در قران هر آیتی که منسوخ شده ناسخی
دارد اگر کسی از شما سوال کند که آیه ناسخ متعه کدام ست چه گوی ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر مارا
سندست که اگر این آیه منسوخ نبودی و رسول علیه السلام منع نکرده بودی عمر منع آن نکردی حسنیه گفت
ای ابراهیم دلیل روشن و بیان مبین بر حلت متعه و عدم نسخ او منع عمر ست چراکه اگر متعه من عند الله

یا من عهد الرسول منسوخ وحرام می شد البته روزی که از ان منع مینمود و متمسک بدان آیه یا بدان حدیث و ازا سند میساخت و میگفت که خدای در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول الله بدین حدیث منع نموده و نگفتی که متعتان کانتا محللتین فی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما متعة الحج ومتعة النساء یعنی دو متعه که در زمان حضرت رسول علیه السلام حلال بودند من حرام گردانیدم بر شما و بر ان عقوبت میکنم یکی متعه حج و دوم متعه نساء و منع عمر بدین عبارت مشهورست بدانکه متعه از جانب خدا و رسول خدا ممنوع نبود بلکه با مور بودیم بکردن آن چرا که از جانب خدا و رسول مامور بودیم بکردن و بر ناکردنش حکمی واقع نشد و هیچکس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب ست و آنچه از احادیث در طریق اهلبیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت ست از انجمله آنست که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی الا شفی نیز خوانده اند ای ابراهیم آنچه احادیث و اخبار در طریق شما واقع ست و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنیم روایت است از عمر بن الحصین که گفت انزلت المتعة فی کتاب الله وفعلناها مع النبی ولم ینزل القران تحریمها ولم ینه النبی عنها حتے مات یعنی آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما کردیم آن کار را و هیچ چیز از قران نازل نشده در حرمت آن و پیغمبر علیه السلام منع نکرد ما را از ان تا آنکه از دنیا برفت و همچنین روایت کند ابن مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزا مع رسول الله علیه السلام ولیس معنا نساء فقلنا الا نختصی فنهانا عن ذلک ورخص لنا ان تنکحوا المراءة بالثوب الی اجل ثم قرا عبد الله یا ایها الذین لا تحرموا الطیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت میکند که غزا میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان با همراه ما نبودند گفتیم یا رسول خدا آیا حاضر کنیم زنان خود را رسول علیه السلام نهی کرد و منع فرمود از حاضر کردن زنان پس رخصت داد که عقد نکاح متعه کنید زنان را تا وقت معین پس عبد الله مسعود این آیه را خواند برای آنها که ایمان آورده بودند و حرام نگردانید طیباتی را که بر شما حلال گردانید و همچنین روایت ست از عبد الله عمر بدین عبارت که سال من عبد الله عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء قال النبی علیه السلام حلال فقال اباک نهی عنها فقال ابن عمر ارایت ان کان نهی ابی نهی عنها وضعها رسول الله نترک السنة ونتبع قول ابی حاشا معاذ الله حاصل مضمون آنکه مردی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید از متعه زنان که حلال ست یا حرام عبد الله گفت حلال ست آن شخص گفت پدر تو منع کرد از ان نهی نمود عبد الله گفت که پدرم نهی کرد و خدا و رسول امر کردند و بمنع آن حاشا که من ترک آن کنم و خلاف خدا و رسول

نموده متابعت پدر کنم ای ابراهیم بدان که اصل در جمیع اشیاء اباحت است بدلیل و هر جا که دلیل نیست منع
نیست اگر گوئی منع عمر است چنانچه مذکور شده میگوئیم از دو حال بیرون نیست یکی آنکه مستند اند منع او با دلیل یا علم
یا باجتهاد و اگر دلیل باشد مسلم و الا این ظاهر است که هیچ دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد
باشد لا نسلم از برای آنکه اجتهاد دیگر در برابر نص الهی نباشد و حدیث حضرت رسالت پناهی نباشد باطل بود و دلیل دیگر برین قول
امیر المؤمنین علیه السلام است و اهل بیت و عبدالله مسعود که فتوی او در دین حجت است و اجماع اصحاب عبدالله عباس و سعد بن جبیر
و جابر بن عبدالله دلیل و اصح است بر حلیت آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت میکند ابی رباح که از فقهای تابعین است
از صفوان بن معلی او از پدرش که گفت که سبب آن بود که عمر از متعه زنان منع کرد و از آن نهی نمود که عمر بن حریث بنی را متعه کرد
و عمر از وی پرسید در حالتیکه متعه کردی کس حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر و برادر او عمر گفت انهی عنها اخشی ان
یکون فی ذلک دغلا ای فساداً یعنی من از متعه کردن منع میکنم که میترسم از آن فسادی بهم رسد و همین سخن که مذکور
شده مستند منع ساخت و در بسیار وز منع نمود ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی بسند که عقدی از عقود شرعیه و احکام علیه ادخال فسادی
شود تحریم آن عقد نهی نمودن از آن جایز باشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکن است که جمیع امور شرعیه و احکام
علیه ادخال فساد شود اگر کسی بموجب قول خدا و رسول موافقت نماید از ابدعت دانید و آنکس را رافضی گوئید و تکفیر وی
کنید و بقتل رسانید از هی عناد و تعصب و گمراهی دیگر بدان ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که روزی عبدالله عباس
متوجه مسجد شد چون بمسجد الحرام رسید بلا زبان با وی گفتند که عبدالله زبیر با جمعی کثیر از صحابه در مسجد حاضر است و در آن وقت
عبدالله زبیر دعوی خلافت میکرد در مکه و عبدالله عباس در آخر مکفوف البصر شده بود فرود آمد و متوجه مسجد شد چون
چشم عبدالله زبیر بروی افتاد در مقام تعرض شده گفت جاءنا اعمی الله قلبه یحل المتعة وهی زنا المحض یعنی آمد مرا
کوری که کور گرداند خدا دل او را که حلال میداند متعه را حالانکه زنای محض است عبدالله عباس چون این حکایت بشنید
گفت که ان الله سلب ابصارنا و بصائرکم یعنی برد خدای تعالی چشمهای ما را و عقلهای شما را و لقد انزلت
المتعة فی کتاب الله و عمل بها عهد رسول الله علیه السلام و لم ینه عنها و لم مات بعده رسول یحرمها
و الدلیل علی ذلک قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین عن انا احرمهما و اعاقب
علیهما فقلنا الشهادة و لم نقل تحریمه یا عبدالله و انت من متعة فاسئل امک دعن برد
عوسجه مضمون کلام عبدالله عباس آنست که بخدا که نازل شده متعه در کتاب خدا و عمل کرده شد بمتعه در زمان
رسول خدا علیه السلام و خدا از آن منع نکرد و بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر نیامده که حرام میکرد متعه را و دلیل
برین قول عمر است که گفت متعه در زمان حضرت علیه السلام حلال بود و من حرام میکنم و عقاب مینمایم در کردن آن پس ما گواهی بر
در حلیت آن قبول کردیم و تحریم آن قبول نمیکنیم وای عبدالله زبیر تحقیق که تو از متعه حاصل شده برو و بپرس از مادر خود

کیفیت دو برد عوسجه چون عبد الله زبیر از عبد الله عباس این شنید بغایت ملول و خجل گشته از مسند حکومت برخاسته
متوجه حرم سرای خود شد و شمشیر کشیده غضبناک بر سر مادر خود دوید که اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو برد عوسجه
مادرش فی الحال گفت ان اباک کان مع رسول الله وقد هدی له رجل یقال له عوسجه بردین فاعطا
الی ابیک فتمتع بها فعلقت بک وانک من متعه یعنی پدر تو زبیر با رسول خدا بود مردی عوسجه نام دو برد
یمانی هدیه برای رسول خدا آورد و رسول خدا آن هر دو را به پدرت بخشید و پدرت بآن دو برد یمانی مرا متعه کرد و من بتو
آبستن شدم و تو از متعه حاصل شدی حسنیه چون سخن باینجا رسانید هارون الرشید بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس جد وی
بود بعد از آن بآواز بلند بیحیی برمکی زد که تا این زمان بلیغ این امر بود که رخصت ده مردمان را بنکاح متعه و این
تا آخر زمان هارون شایع بود و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم ملعون منع کرد بعده حسنیه گفت
ای ابراهیم سخن بدرازی کشید خلیفه زمان و ارکان دولت را ازین مجادله و مباحثه ملالت دست داده سوالی دیگر کنم خاتمه بحث ما
بر آن سوال خواهد بود راست بگو که این حدیث نزدیک شما ثابت است یا نه که پیغمبر علیه السلام در حق حضرت سیدة النسا فرمود که الفاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره از من است هر که برنجاند او را
تحقیق رنجانیده باشد مرا و هر که برنجاند مرا رنجانیده باشد خدای عز و جل را ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و جمیع
امت برین اتفاق دارند و هیچکس انکار نتواند کرد حسنیه گفت بدان ای جاهل بخدای که خالق جمیع اشیاست راست بگو که ابوبکر
و عمر بعد از وفات رسول علیه السلام فدک را از حضرت سیدة النسا سلام الله علیها باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم
گفت بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول علیه السلام و ابوبکر ناقل آنست که نحن معاشر الانبیاء
لا نورث وما خلفنا فهو صدقة یعنی ما معاشر انبیائیم و ما را میراث نمی باشد و هر چه از ما بماند
صدقه است حسنیه گفت بدان ای ابراهیم که ابوسعید خدری که از اصحاب رسول است روایت میکند که چون
آیه و آت ذو القربی حقه نازل شد رسول علیه السلام حضرت فاطمه را طلبید و گفت خدا میداند که پدر تو در زیر فلک غیر از
فدک چیزی دیگر ندارد و آن روز فدک را بحضرت سیدة النسا بخشیده بوی تسلیم کرد و تا مدت سه سال در زمان حیات
رسول علیه السلام عامل حضرت فاطمه در آنجا بود و حاصل فدک بآنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال بعد از رسول
علیه السلام ابوبکر باز ستد و چون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق منست ابوبکر گواه طلبید امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم
السلام و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر علیه السلام فدک را بحضرت فاطمه بخشید و امیر المومنین علیه السلام نیز بحسب
التماس حضرت فاطمه خود رفته گواهی داد ابوبکر نشنود که هذا بعلک یجر الی نفسه فلا یحکم بشهادة
یعنی این شوهر تست جز منفعت از برای خود نمیخواهد و حال آنکه این آیه و حدیث نزد شما و ایشان ثابت است که پیغمبر صلی الله
علیه واله فرمود که علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی وی نشنیدند که جز نفع از برای خود میکند

وحال آنکه جهت نفع از برای خود میگوید که حدیث نحن معاشر الانبیاء وضع نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نمیکنیم
بگواهی زنی و آنچه از رسول علیه السلام مانده بود از بساطین و اراضین تصرف کرد و فدک را انتزاع نمودند و گفتند که فدک ملک حضرت
رسول علیه السلام بود و در تصرف فاطمه علیها السلام بر سبیل طعمه بوده ای ابراهیم بر تقدیریکه بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند
بنا بر قول شما کسی که دعوی اسلام کند چگونه جائز بود که چیزی را که رسول علیه السلام در حال حیات خود بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود
داده باشد بعد از وفات او از او بازگیرند و این حدیث که ابوبکر نقل کرده که پیغمبر را میراث نباشد هیچکس از صحابه رسول علیه السلام
این حدیث نشنیده اند و روایت نکردند الا ابی بکر و دخترش عائشه و رسول علیه السلام با هیچکس از صحابه و اهل بیت نگفته
بود که ورثه و اهل من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر کاذب نبودی بایستی که اهلبیت و جمیع صحابه برین سخن اطلاع
داشتندی و پیغمبر علیه السلام با ایشان اظهار فرمودی که هرچه از من بماند صدقه است تا اهل بیت او بعد از او طلب
چیزی نکردندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت است که صدقه بر بنی هاشم حرام ست پس از سخن ابوبکر
لازم می آید که اهلبیت طلب حرام کردند یا رسول علیه السلام کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشد و آیه اکملت لکم
دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول علیه السلام مبعوث شده بود بر عالمیان عموما و بر اهلبیت و اقارب و عشایر خود
خصوصا بمقتضای آیه وانذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را اخبار نماید پس اگر سخن ابوبکر
راست بود بلاشبه رسول علیه السلام تقصیر کرده باشد در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهلبیت خود که ایشان را
اعلام نکرده که شرعا جائز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من ماند صدقه است و بر شما حرام ست ای ابراهیم
چرا جواب نمیگوئی خدای تعالی روا میدارد این نسبت که شما بر خود روا داشته اید از برای تصحیح کلام ابوبکر سراسر تقصیر و
ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کائنات ست لازم دارید ای ابراهیم اگر گوئی که پیغمبر علیه السلام با عشیرت و اهلبیت خود گفته
بود که مرا میراث نباشد و هرچه بماند از مال من صدقه است و بر شما حرام ست و ایشان سخن پیغمبر نشنیدند و قبول
نکردند این دلیل باطل بود که دلیل عصیان بلکه دلیل بر کفر ایشان ست و حالانکه خدای تعالی بر عصمت و طهارت
ایشان گواهی داده و این آیه شامل حال ایشانست که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان از موافق و مخالف ایشان اهل بهشت اند بنص خدا و رسول بلکه قسمت کننده
بهشت و دوزخ اند و بزعم و قول و احادیثی که شما روایت میکنید ساقی حوض کوثر ند پس شما را هیچ جواب شافی نیست
و ثابت شد که ابوبکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله و الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر ست و
همچنین ظلم نسبت بحضرت سیدة النساء علیها السلام و تکذیب شهادت حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین سلام الله
علیهم بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهلبیت او کفر ست و ظلم صریح
ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچیک را جواب نماند و مجال نطق نبود هارون نیز از افعال قبیحه خود

شرمنده بود دیگر حسنیه گفت ای ابراهیم در حالتیکه حضرت فاطمه سلام الله علیها دعوی فدک نمود و گفت که حضرت پیغمبر
علیه السلام در حال حیات فدک را بمن تملیک نموده ابوبکر گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل نموده یا خلاف شرع کرد ابراهیم
از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب فضیحت و الزام او شود زیاده از آنچه شده بود هیچ نگفت حسنیه گفت ای ابراهیم حضرت
سیدة النساء صاحب ید بود و ابوبکر مدعی و واضح نحن معاشر الانبیاء و موجب صاحب شریعت که البینة علی
المدعی و الیمین علی من انکر پس آنکه او از حضرت فاطمه علیها السلام که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از
روی جهل بود یا ظلم ای ابراهیم بحق خدا که جواب بگو یا از کرسی زرین فرود آ ابراهیم هیچ اما نتوانست گفت ابراهیم و ابویوسف و
شافعی بر عجز خود راضی شده بودند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون نمیتوانستند چیزی
گفت روایت کنند که هارون را ابن عمی بود بحسن صورت و لطف سیرت آراسته و بغایت صاحب کمال بود و نام وی خالد
بن عیسی بود و در محبت اهلبیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او بر طریق تولای اهلبیت
است و چون هارون محبت تمام با او داشت هرچه خواستی کردی و کسی را یارای آن نبود که معترض او شود گویند که نزدیک
حسنیه نشسته بود و در هر مسئله که حسنیه الزام با ابراهیم دادی یک کف زر بر حسنیه نثار کردی و تحسین حسنیه نمودی و بر ابراهیم و
علمای دیگر تمسخر نمودی و خندیدی و هیچ نگفت به هارون منع او نشدی و دست بقبضه شمشیر زده در حفظ حسنیه کوشیدی
که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار وی درآید و هر لحظه حسنیه را دلداری نمودی و در بحث تحریص کردی بعد از آن حسنیه رو بهارون
کرد و گفت که در آن روزی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابوبکر امتناع نمود امیرالمومنین
علیه السلام فرمود که ای ابابکر اگر چنانکه دو کس نزد تو آیند و با یکدیگر دعوی کنند که فلان چیز که در تصرف او است
ملک من است و او بغیر حق متصرف شده بمجرد دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود که غاصب است
از وی میستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابوبکر گفت نه امیرالمومنین علیه السلام فرمود گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه
ابوبکر گفت از مدعی طلب میکنم که حضرت رسول علیه السلام فرمود که البینة علی المدعی و الیمین علی من
انکر امیرالمومنین علیه السلام فرمود پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه رسول خدا اخلاف قول رسول عمل کردی ابوبکر
خجل شده سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم امروز سر بزیر افکنده نه جوابیکه موافق بود توانی گفت و نه بر گمراهی
و ضلالت خود معترف توانی شد و دیگر بدان ای ابراهیم که چون حضرت رسالت از دنیای فانی بدار بقا رحلت نمودند
از شمشیر و عمامه و زره و دیگر چیزها که مانده بود امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام آنها را متصرف شد هیچکس با وی
منازعت نکرد و هیچکس نگفت که رسول خدا را میراث نیست پس بایستی که آنها را نیز از امیرالمومنین علیه السلام میگرفتند
اگر گوئی که طلبیدند و او نداد حاشا که امیرالمومنین علیه السلام ظلم کرده باشد و چیزی که او را شرعا در آن تصرف نباشد
تصرف نماید و اگر گوئی که حضرت رسول علیه السلام در حال حیات آنها را تملیک وی کرده بود دروغ بود پس معلوم

شد که میراث بآنحضرت منتقل شده و ابوبکر کاذب است و غدر کرده چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون گفت
ای ابراهیم و ای علماء که حاضرید چون جواب حسنیه نداوید و او بطبع تفتیش و ابطال مذهبهای شما میکند و شما ساکت شده اید و سکوت
علامت رضاست پس چرا اند بی اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افگندند پس دیگر بار حسنیه گفت ای ابراهیم در جمیع
تواریخ شما مذکور است که چون ابوبکر رد شهادت کرد حضرت سیدة النساء علیها السلام فرمود که ای ابوبکر تو از پدر
خود ابی قحافه میراث بری و من از پدر خود که سرور انبیا و مفخر موجودات است میراث نه برم و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک
و رنجیده مهاجرت نمود و دیگر بسیت و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت شکایت ایشان نماید و در وقتیکه
که از دار دنیا بدار بقا رحلت مینمود وصیت فرمود بحضرت امیر المومنین علیه السلام که در شب وی را دفن کنند و نگذارد که ابابکر
و عمر و اتباع ایشان بر جنازهٔ آنحضرت نماز کنند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام وصیت آنحضرت را بجای آورده در شب
دفن کرد در میانهٔ قبر و منبر حضرت رسول علیه السلام بحکم حدیث که ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
و قبر آنحضرت را پنهان ساختند و هموار نمودند روز دیگر ابوبکر و عمر با جمعی از اعوان بدر خانه حضرت امیر المومنین علیه
السلام آمدند و از حال کفن و دفن او سوال نمودند حضرت امیر فرمود که او را شب دفن کردیم ابوبکر و عمر سبب پرسیدند که چرا
هیچکس از صحابه را خبر نکردی حضرت امیر فرمود که بموجب وصیت وی عمل کردیم و نخواستیم که مخالفت کنیم که خلاف وصیت
او نوعی از ایذای وصیت و شما بکرات و مرات از حضرت رسول علیه السلام شنیده اید که فاطمة بضعة منی من
اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذاء الله عمر بغایت مضطرب شد و گفت برویم و او را از قبر بیرون
آوریم و بر وی نماز گذاریم رفتند و هر چند قبر آنحضرت تفحص کردند نیافتند ای ابراهیم در این حکایت هیچکس خلاف نکرده پس
رنجانیدن حضرت فاطمه بموجب حدیث بضعة منی رنجانیدن خدا و رسول او شد پس بلا شک ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع
ایشان کافر و فاسق و ظالم اند و لعنت خدا و رسول و ملائکه متوجه ایشان است چون حسنیه باز سخن بدینجا رسانید ابراهیم
و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما برخاستند و یکبار قصد قتل حسنیه کردند او نیز برخاست و القصه قوت و قدرت
سعی مینمود و ریش یکطرف بروت ابراهیم را بدست گرفته مجادله مینمود هارون و اهل مجلس مشاهده میکردند یحیی بن خالد
برمکی چون هجوم ایشان را دید بهارون گفت تو امروز خلیفه زمانی و بجای حضرت رسول نشسته کنیزی جمیع
علمای ترا الزام داده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد قتل او میکنند و تو مشاهده میکنی و هر یک
از ارکان دولت از جانب حسنیه سخن گفتند تا هارون متعرض علما شد و ابن عم هارون که از یک جهت از محبان اهلبیت
علیهم السلام بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم شد علما یکبار دست از حسنیه کوتاه کردند و در جای خود نشستند هارون
بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما علما که حاضرید خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید
از جواب کنیزی عاجز و مضطرب شده اید و مردم از خواص و عوام تمسخر میکنند با وجود این شرمنده نمیشوید و قصد قتل

وی نمائید چون امرا و اعیان از سخنان هارون دلیر شدند همه بیکبار بملامت ابراهیم و علمای منافقین گردیدند و مذمت
و تشنیع بسیار نمودند دیگر بار حسنیه آغاز سخن نمود و گفت ای معاندان گمراه و ای دشمنان خاندان رسول خدا از خدا بترسید و
از روز بازخواست یاد کنید و از برای حیات چند روزه و جاه بی اعتبار دنیا کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل بیت
بر میان استوار مکنید و مزخرفات و مهملات که از قبیل افسانه و افسون است چشم کوته نظران را میپوشید که فلان باتفاق فلان
خلیفه است و فلانی از فلان امیر و حاکم شد پس افضل باشد و از قبیل افسانه گویان افسانهها میسازید نام کودکان
گنجشک باز و زنان فاسقان در سلک روایت و حدیث و اخبار مینویسید که قال فلان و در افواه می اندازید که فلان
حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ دارد و فلان شیخ جولاه مفسر است و فلان حجام محدث است
و فلان جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب اربعین است و فلان از اولیای کبار است و فلان گمراه مقتدای روزگار است و
فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر در خواب چنین شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان
بی معرفت و کوران زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب بلاد و امصار گماشته اید که از پی دین دلیل
در آیند و از ایشان تبرک جویند و از شما نقل کنند و این مهملات چنان در خواطر عوام و ابلهان تمام مستحکم ساخته
اید که بسمار قضا و قدر از ایشان زایل نتوان کرد و بغض و عداوت اهلبیت و اولاد و پیروان ایشان را میراث گرفته اید
و مخالفت ایشان مینمائید و ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول را که تمام عمر به بت پرستی و شرب خمر و لحم خنزیر
گذرانیده بر محبوبان خاندان مقدم میدارید و جولاهان و قصابان از یکدیگر روایت میکنند و حال بدان رسیده
که نقل و روایت آیه و حدیث از امیر المومنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین و باقی ائمه هدی علیهم السلام که باتفاق
عالمیان معصوم و مطهرند قبول نمیکنند و روایت و حدیث عایشه و حفصه و ابوهریره و عمر عاص و معاویه و هر یک از اینها
که بدترین روزگار و اخسر دون جمیع کفار اند و لعن ایشان باعتقاد جمیع اهل ایمان از واجب عبادات و احسن سعادات است
اعتبار و اصح دانند زهی گمراهان مردود ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم خود چه فضیلت داری بیار
تا بشنوم که کدام صدیقی و چه راستی و کدام عبادت و کدام فضیلت و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری و
شجاعت و کدام تقوی و طهارت و کدام دست برد محکم که در جنگ نموده باشند و کدام مشکل حل کرده اند و کدام
معجزه و کرامت نموده اند ای ابراهیم و علمای جاهل از این افعال بد شرم بدارید و ترک این مهملات کنید که از اول زمان
خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده و هر گاه از سادات اهلبیت و علمای طریق
حق و شیعیان و مومنان و پیروان رسول و اهلبیت کسی یافته اید مجال بحث و مجادله نداده اید و ایشان را بعد خواری
شهید کرده اید از خوف آنکه شما را فضیحت کنند و ابطال مذاهب و کفر و زندقه و فسق و ظلم امامان و پیشوایان
شما که اعدای دین رسول علیه السلام و آل و اولاد او بند ثابت کنند چنانچه بدولت خلیفه زمان من ثابت کردم

ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابتست که شما اعدای اهلبیت رسول خدائید و امامان شما قاتلان اهلبیت رسولند و اعدای
ایشانند و از جهت عداوت که با رسول خدا داشتند و نفاقی که با آنحضرت میورزیدند و اظهار آن نمیتوانستند کرد و خدا رسول را از
خود از کینه و نفاق ایشان خبر داده بود و ایشان با رسول در مقام نفاق بودند و باطنا طریق کفر را می پیمودند تا آنکه بعد از
رسول اظهار ما فی الضمیر خود نموده انتقام از اهلبیت او کشیدند و شما نیز پیروی ایشان مینمائید و از آل و اولاد رسول علیهم السلام
و شیعیان و پیروان ایشان را واجب القتل دانسته در دنیا نگذاشتید و میخواهید که نسل طاهر ایشان منقطع گردانید و باز
دعوی اسلام و مسلمانی میکنید که ما بر دین محمد و امت و پیرو اوئیم با آنکه آن حضرت از شما بیزار است علما یکبار
گفتند که ما بیزاریم از اعدای اهلبیت و از آن کسیکه با ایشان در مقام عداوت باشد حسنیه گفت دروغ میگوئید و
دلهای شما مملوست از عداوت اهلبیت و من در حضور خلیفه بر شما ثابت کنم که چنین است که من میگویم ای ابراهیم در
روز عید قربان که علما و مشایخ و سایر عوام شما که در مصلی حاضر میشوند چون خطیب منافقان بر منبر میرود و قصه
ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن شروع میکند شما گریستن آغاز میکنید و نهایهای میگرئید و هرگاه میشنوید
که ابراهیم کارد بکف رفت و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید و چون شنیدید که کارد بحلق او نزدیک
شد دستارها از سر می افگنید و اشکها بر ریشها فرو میریزید و چشمها سرخ میکنید و حالانکه میدانید که هیچ آسیبی
و دردی و جراحتی باسمعیل نرسیده و عاقبت گوسفندی کشته شده که هر روز مثل آن گوسفند صدها هزار
هزار گوسفند در اطراف و اکناف عالم میکشند و آخر چون از آن مجلس بر میخیزید این همه گریه و فریاد و فغان و
آه و زاری از برای گوسفندی بوده که در چهار هزار سال پیش از این کشته شده و در هر شهری و دیاری که
شیعه و مومنی و دوستداری که از برای نور دیده محمد مصطفی و جگر گوشه علی مرتضی و فرزند ارجمند سیدة النساء
و برادر بجان برابر حسن مجتبی یعنی سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم شهید کربلا در روز عاشوره گریه
کند و از .. تشنگی آن شاه شهیدان یاد آورد و از ظلم و جفای آن منافقان بیرحم که با او غدر کردند و او را شهید کردند
و سر مبارک آن حضرت را بر نیزه کردند و دیار بدیار گردانیدند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و برادر
زادگان او را در خاک و خون انداختند و حرم او را غارت کردند و بر شترهای برهنه سوار نموده شهر بشهر گردانیدند
و باسیری بردند یاد آورد و ماتم ایشان بدارد و گریه کند گوئید رافضی است و از اهل بدعت است چه معنی دارد
که از دویست سال زیاده نشده که با فرزند رسول خدا چنین کردند که شنیدی و میدانی با وجود این رافضی و اهل بدعت
گوئید و چگونه شاید که برای گوسفندی بعد از چهار هزار سال توان گریست و دستارها بر زمین توان زد و فراموش
توان کرد و برای قرة العین رسول و جگر گوشه بتول بعد از دویست سال نشاید گریست چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست
زد و مقنعه از سر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دست بر سر میزد و میگفت حسینی که بر گردن رسول خدا سوار شدی و با

خونبار آنحضرت میریزد و میگفت که زود راه برو و حضرت رسول ایران آنحضرت نمود و سفر نمود که نیکو سوالیست این سوال و نیکو جوابیست
این کریب کافران بیحیا و منافقان دغا حلق مبارک او را که بوسه گاه رسول بود به تیغ جفا بریدند و اسپ بر سینه مبارک او
دوانیدند و جمله اهالی و پیشوایان شما بیند چون حسنیه دست بر سر میزد و گریه و فریاد میکرد بمرتبه که غریو از جمیع خلایق برآمد
گریه و فغان و شیون بعیوق رسید هارون از آن غوغا بترسید که مبادا فتنه برپا شود در ساعت فرمود که خلعتهای فاخره برای
حسنیه آوردند و بحسنیه استقطع ساختند حسنیه گفت ای خلیفه زبان مرا چندان مهلت ده که ازین جاهلان که دعوی
علم و فضل میکنند یک سوال دیگر کنم و ختم نمایم هارون گفت سوال کن حسنیه گفت ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف
و ای علمای که درین مجلس شریف حاضرید بحق آن خدای که معبود جمله عالمیان است راست بگوئید که در هیچ جا یافته اید
که پیغمبر خدا علیه السلام در حال حیات خود هیچکس را بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مقدم داشته باشد و بر او
امیر گردانیده باشد جمیع علما گفتند نه حسنیه گفت چون خدا و رسول کسی را بر او امیر نکرده باشند چگونه روا باشد که بعضی
از جاهلان امت کسی را بروی امیر گردانند ای ابراهیم در محلیکه حضرت رسول خدا سوره برات را بابی بکر داد و خلقی عظیم
با او فرستاد که سوره برات را بمکه ببرد و بر کفار مکه خواند حکم الهی نازل شد که ابوبکر نبرد و برادر و ابن عم تو علی
ابن ابیطالب علیه السلام ببرد و حکم الهی را ببرده بر کفار باز خواند چنانکه سفیر باید که لا یؤدی عنک الا انت
او رجل منک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را تنها فرستاد که برود و سوره برات
را از ابی بکر بگیرد و او را با لشکر باز گرداند و حضرت خود تنها رفت و حکم الهی را بر کفار باز خواند و شرطی چند که مقرر
شده بود بکفار مکه رسانید ای ابراهیم این حکایت در کتب شما مسطور است یا نه ابراهیم گفت بلی و کسی را ازین انکار
نیست حسنیه گفت ای ابراهیم در محلیکه حضرت رسول در حال نزاع بود اسامه بن زید را سردار لشکر گردانید و فرمود
لعن الله من تخلف جیش اسامه الا علی ابن ابیطالب و فضل بن عباس یعنی لعنت خدا بر آنکس باد
که از لشکر اسامه بن زید باز ایستد و با وی نرود الا علی بن ابیطالب و فضل ابن عباس و پیغمبر علیه السلام مکرر این سخن فرمود
و ابوبکر و عمر ناشنیده می انگاشتند و اسامه بنابر حکم حضرت رسول علیه السلام متعاقب ایشان کسی بطلب ایشان
فرستاد و رسول علیه السلام بر ایشان لعنت میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و ایشان پیغمبر خدا را بر جای گذاشته
به سقیفه رفتند و منازع خلافت شدند تا آنکه خبر باسامه رسید و کسی را به نزد ایشان فرستاد که شما نوکر و تابع
من اید شما را بخلافت چه نسبت و خلافت را بشما چه نسبت دارد و باتفاق این امت ایشان بعد از رسول علیه
السلام هم نوکر و تابع اسامه بودند اگر ایشان را لیاقت خلافت می بودی بایست که اسامه در تحت رایت
ایشان بودی نه ایشان و باتفاق حضرت رسول در وقت رحلت تا نفس بازپسین بر ایشان لعنت کرد و
این خبر در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این نمیتوانید کرد که ابوبکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی

نرفتند و خلاف امر رسول کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد چنانکه بلاشبهه لعنت خدا بر ایشان گرفتار اند
ابراهیم و جمیع علما از شرمندگی خلایق سر بزیر افگنده سکوت اختیار کردند حسنیه گفت الحمد لله و المنه که بدو وقت
خلیفه زبان این شکسته حال ضعیف ناتوان از فضایل و مناقب اهلبیت رسول علیه السلام و کفر و زندقه و ظلم و مخالفة
اعدای ایشان ظاهر گردانیدم و الزام اعدای دین بحجت و دلیل نمودم و اگر خلیفه زبان را بملالت نشود بجنگ
که منقطع نشوم و چندان از اقامت دلیل بر حقیت مذهب اهلبیت علیهم السلام و فضایل ایشان نمایم که
مستمعان را قوت احصا نماند پس یحیی برمکی روی به ابراهیم و علما دیگر کرد و گفت تقصیر نکردید و حقیت
مذهب خود ثابت کردید آنگه یحیی و جمیع خلایق رو به حسنیه کردند و او را تحسین و آفرین نمودند و دران روز
چهارصد کس تغیر مذهب باطل نموده طریق مذهب حق اهل بیت اختیار کردند و هارون ازان روز قصد
کشتن اهلبیت و سادات و شیعیان ایشان نکرد و متعرض ایشان نشد پس فرمود که حسنیه و خواجه وی را خلعت
فاخره دادند و صد هزار دینار زر سرخ خلیفتی که شرط شده بود دادند و نوازشها نمودند و حسنیه را نزدیک طلبید آهسته
بگوشش گفت که ازین شهر بیرون رو که مبادا ترا و خواجه ترا آزاری و ضرری رسانند پس حسنیه و خواجه وی پای
هارون را بوسه دادند و از مجلس شگفته و خوشحال بیرون رفتند و لیسر عم هارون که از محبان خاندان حضرت
رسول علیه السلام بود حسنیه و آنهایکه محبت اهلبیت داشتند نوازشها کردند و ابراهیم بن خالد شرمنده و
روسیاه از کرسی زرین برخاسته با ابو یوسف و شافعی و باقی علما که راه عداوت اهل بیت علیهم السلام می
پیمودند از مجلس خوار و ذلیل بیرون آمدند و خلایق بر ایشان بخندیدند و پسر عم هارون تمسخر می نمود و حسنیه با
خواجه خود با جمعیتی تمام پنهانی از شهر بغداد بیرون آمده خود را در مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخدمت
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا رسانید الحمد لله علی ولایة اهل بیته الذین هم شموس الهدایت
و بدر الدجی و علی البراءة من اعدائهم المنام الملعونین فی الاولی والاخری با سوال از الطاف عمیمه و
اعطاف جسیمه شیعیان با صدق الیقین و محبان و موالیان خاندان طیبین و طاهرین آنکه این مخلص کمترین که مترجم
این رساله شریفه است بفاتحه فایحه دستگیری نمایند و مقصود این فقیر حقیر از قید این کلمات نه اظهار فضیلت و
شهرت و اعتبار است بلکه غرض استدعای فاتحه و دعا و استغفار است مطبوع از نظر کیمیا اثر ارباب الباب
آنست که این غریق بحر عمیق ذنوب و سیه کار تباه روزگار و این گرفتار بادیه آزار را بدعای خیر یاد فرمایند
والله یحب المحسنین احبائی اذکرونی فی دعائکم فان دعائکم امضی الصلاح و دعائکم مفاتیح
الامانی و مصباح المرة و النجاح یا رب برحمتک یا ارحم الراحمین ٥

تمت الخیر